

هو الله حسبه
و هو الوكيل

عصی آر موز

و محسن خاندان سودا و

و کایتا را می احسروا هس کرد بد کراس

مخومرا و حاسودل کدرا که اریا ای طبع رشاد اریا

اریا ماهر مخومعهو اریا مخومرا و اهییم محاسن محاکلی ای

طبع و انشاد هم و حونا محال محس طبع در بیامده بود و موس

و طالع و عدل و بورد و انرا می ایدمان متسرمد حسبه الله

و طلب المصنات الله امریوم طبع او و اشاره بموم با سارا

موقع ارموس و محسن خصوصاً اریسمس

این کنار اس احقر در جفا و ممانده

حرم اوس نکند و اما

افلا سلا

العالم
الحاج شمس علی الحارثی
الحائری

شب سهجم شده چو هفت هلال	در بر عوده حاتم ملی و اسماعیل
بندی و بهی	
ای بر یوساه سورت بطلاکو رسه سورن بان و سسه ریان در چو فاسل شد رکشت هاسل عد خا سردین سرکون توان واژگون چو کزینا سماورین خو بخت ویرا حوای ثانی شاد دین ترا در نام و عرای سلیمان کوملا از عی و عید و عزم ان مهنگام ویوسان کسده یعقوب اتمل و سبب احد لانا و پیشتم چو سیه حر ریسیم زانو و رود چند آنکه حلق ادم و حاتم کرد	امر و بر یوساه حوراکو رسه حر بل را امصد عظمی کو رسه یرین قصه فیکه ادم حو اکو رسه از چشم نا و مهر ثرا کو رسه هغه اسمار اصل در بخت کو رسه سبح سدا شمعته حد اکو رسه مرج هوا و مافی دریا کو رسه نا مال صبح و سام سیم اکو رسه نمرا چو نوح بان بها کو رسه نا حورده قطره انی دریا کو رسه درو بهو و مسلم و تریا کو رسه حاکمی درین ترا و حاتم کو رسه
بندی و بهی	
چو شهسوار رحمته سدان کوملا نار دانا سماورین سکه سل حو سیر جل تراحت الوده کول جج	شد عوطه وین مخر عان کوملا سد مهر ماه عر طومان کوملا دیدان موی نو سف کعا کوملا



بسم الله الرحمن الرحيم

سر شریف علی دارالصحیح احصاء
 اسرارہا مست - اسرارہا مست
 ماہنامہ ہمارا سیدہ و بکماہ
 در تمام دورہ ایک مہر فلک سر
 سر - اعلا و رر لند بہر کت
 سر - رر یہ - یہ - یہ - یہ
 مع - د - د - د - د - د - د - د
 گرا و دہ - اسرارہا مست
 اسرارہا مست - اسرارہا مست
 اسرارہا مست - اسرارہا مست
 اسرارہا مست - اسرارہا مست

[illegible]

<p>چونکه به معنی است و سید اودا هر از هم و بهلوس سید حق و ملائکتی دسار و سید کھی که پیش عرش برقرار سید و جگر من جو صحرای سید هم با حدای که در کبی و بد مهر</p>	<p>مهل عدو و دار که دوستی کوی داشت نسکه بر سر بهلوسه اس چو ناوی بر که خاسار دس بنا اریب دین ساد چو شد بر کجا در جرم نکود ما مت چو اقیام شد عزم محیط ما کشتی سپهر</p>
<p>نکاره امر کس فکون لاکو سید ساکن شدی سالک سما، نسکون مل و مل و رطله کجی چو سید اسطفت و از کون ملک سکون کاها ساهمه دین برون سیدی اسکو که ملد سو و نسکون سید و اصل بحری کرد و دوشی امیر از سر و لک مر کو سیدی مارا عدای بروج و دوزخ مرونی حوصصر کرهان که بودا همون شد</p>	<p>کاش ای ملک کس هم کاف و شون کاس اریان چو و ریاسدی حاکم کاس اریان که شد لایق سید کاس اریان که شد سیرا کس سید کاش اریان که شد نسکون سید کاس اریان که صحرای کس کوش کاش اریان که جرم عرش شاداد کاش اریان که کشت حوا و بهادر کاش اریان که کشت کس و تاناد حاکمی و صفا و عطا در صفا</p>
<p>بد ششم</p>	<p>بد ششم</p>

چو شد دره سمع شناس آمو بلا	بند	بند بدید و کعبه بحانه شد
اسمندان و انعمان کر بلا		لشبه و کرسه زارده کوفتا
زیاد رفت مال سلمان کر بلا		و ریحانه اسل سدا داه من
افغان العطش اسیران کر بلا		اند نکوش هوین را محمها هو
نکس حیان نهاد گلستان کر بلا		اگر در سوم حادثه کلچین دورنگا
کو هسب خافدا شهیدان کر بلا		کو هیچکس بریده حاکمی عمرسد
کرد بد لاله زار بیابان کر بلا		و چو محو لاله عدوان سرقد
بیسر بچون طپیدن آما کر بلا		هر سه تحت ریحان و رحین
طلحه کار یورفت سلطان کر بلا		اگر از یاد کما سر و در یاد
هل من مرید نادر و مرید باد		نار و بر جشمت حق برید یاد
بند چهارم		
افغان اهل لب نعرش برین سید		خو نبوس مال سلطان دین سید
ارچا یو بر لب هضم سید		عوضا انواع و هیاهو الصراع
راوی کمان سکسۀ داو سید		ناکه بدوش شل بچی بد پرز
حام رشکی بدم واسی سید		کها رخط اند اس اس نمود
رکها و کاب لب راو حیر سید		چو هیچکس نبود که کرد و کان
نابع کسه چو ممدان کین سید		پس جلوسل حیم بر شه جان
وحاس افرین رحما افرین سید		کتاب نقد رکونی سای که مصفا

خوشدند اوس سر شاه نامند	عرش بر سر دكوش رو نكر دكوش
مدرخان امدند سديره امان	كرديد چو نيكو كمال سهراب
كه هي كسب واسطه عقد كا نو	كهو كسب سسر پكود هست و
امد ريار فل رر ش مضطبه	ما مر صومع رسل جمله سو كوار
نعمت وار و اسمانوسى كسان	خونج نو حركر شد و بكر است
كه تا كراي بهال بر او ارباع دي	و محمد لكاس حس چومر
نفسه باور بد و عد و عد اب	درياه اطار قدوم و اسكار
سر حر و شو سوار بد و كدور	هي نو شهور رقتيدنگ سوار
مر حركر مان و خا در بر سني	ما خاشر حال عد و مت كم تار
هر كركر دكا و جوبى نكا وى	كر داپر ريو سراء سمياد امان
لكس بدند و كم كسى ايمس و	سفيد يك سهر سهرست كس
هم چكو بر بشر بعسل و كس	صد چاك حرم پاك و ر حال
نم چر ساسول ساساست	نامال اسك كوت و تناسى بودار
نم چر ساساها و اصا و اوستم	نم سب و اوستم و و و و
نم چر ساساها و و هر شو كس	پش چا ساسا ايسر ديكار
نم چر ساساها و و هر شو كس	در كوى و ست كشر شد ايسر
بند هفتم	
دختر و يوناع حس خلد م حليم باد	دختر و مقام و عدام معيم باد

بند نو عروسی اگر عجله اش بشاید	کمر کو تش کو تشاده و محراب سرباد
بند سحر او ای که با کلاوی حال	کمر مهر یار دامن جانم مهر باد
بند اگر به سر هم بکنی علیل	اگر تاب سوره سوره بکنی محروم
بند شهر یاری اگر کس بدینا	که خطا ان دشمنان در حکم ما
ان خطه باد سوره سوره اما کند	ماداد عیای عرب ال عما کند

بند دهم

دید بطرچوس آنکسکان کند	اد سو ناله علله راضی بجا کند
ادو اکو حسنه جو ایوان که چشم	رحم حال خال امام دمان فکند
اد سو اه و ناله خدا اخی حسین	و عشق رحل و طیر و هوا را سنا کند
در هر نما دیدن جو سار مرهی	ز مهای کارخان ماران نکند
کف اس حمله بود که مسکن در	رخشان سار و نیمه را سنا کند
گفت این حمله بود که ده پسر	بیوهار کلس ایملان فکند
گفت اینچهره بدنه بود که دهها صوم	راش مشر جو بیاد من از کلسا کند
کف اس چه سوله بود که در وقت	کافس هر من من بجا مان فکند
گفت این چه کسه بود که اسد و سوره	رحمت قلاح ملک سلیمانان فکند
وانکاوان محمد با چشم استکان	رو کر در میرد که ایملان فکند

بند یازدهم

امروته سوره سوره عدوان حسین	وس نامال سم سوزان حسین
-----------------------------	------------------------

<p>شد شادمانی او را پس نورانی شد هرگاه که میگویند و بگویند خوشایند گهی مگر که موعده نوم الحسانند معجزه بیرون رین او نشانند در قند دست یاب و بگریه طمانند چو امان ماه در سون محاسنند محمود ست تمولین باستانند و لعل مجله در ویرایش و تانند</p>	<p>صد جلای بکر تر چو بهاسد در جاد ویرود استی که بکار او در بد اهل حرم به طرف این المکران ه بیود سال هر موج و کاس روهاکسا و بدسه بر بحر کسول سن ماره کوش فاعله از بهر کوشول ناکه فصل برین عناد از بهر ساد حاکم نون رسام حسین لعل بونم</p>
<p>نشد نام</p>	
<p>شود و شود و خوشتران در نظر مباد هم که نه بوملاک حق در سر مباد افعان حله بدش از بدتر مباد انش به ترو خوشتر بهر چک تر مباد از پشت مافه و او بر توید و مباد طوفان بوج دارد و بر نظر مباد کای همسر تو را موطن چو سرفرا او کشته عرب شهیدان حر مباد یا از حر حریم شما در بد رفتاد</p>	<p>نرم نکاه چو انسر از کرد رفتاد هم با مال بوجه غلغله در ملک مباد هرک و مکران در بحر کشکا ویراه سور بال قمان سس جال و از کمان سسکه بصد جو سرفرا حد از انکر بک کلا و سلا کز مباد کامد بر این محو اسر اصدان کون تو کو سسنا که شما را اگر کهی بیدار کرد از درین بد جو قتل</p>

<p> این دهر که گوکار محترسا این نوبت بکام به لب ملاک شد حشر تب که در دهمان و ما نه امحس که بچین ماند در محاسن دیگر زبان سار و صبح و شام انساها و اوج شرف که حصص جا این ساه کم شکاه و در سرش انیسرین بدین جور داده بهر دو دل این یکانه کوهر در پای و کوه </p>	<p> این دهر که گوکار محترسا این نوبت بکام به لب ملاک شد حشر تب که در دهمان و ما نه امحس که بچین ماند در محاسن دیگر زبان سار و صبح و شام انساها و اوج شرف که حصص جا این ساه کم شکاه و در سرش انیسرین بدین جور داده بهر دو دل این یکانه کوهر در پای و کوه </p>
<p>بند در واری همی</p>	
<p> ما را اسرسله استقامه در مران ما فصل و بیان در لاس کعبه اسان به افتابان در العما محبت و ریح و عمان در برادران درستی ال و مان در احوال و حو محم تریش مان در اوفیاح و اوردن در حلا در در بحر و حو نه اهدن در سانه </p>	<p> کجای شرف و الحلال با حال اس ویرا مقام رافعه بد و با حسن جوی که نام کعبه و کول و ساشرف ویرا ساری و در و وطن جاعل اید مس که کما و کرا راستن انعم ناره پاره که عاریه و کلا ساهی که توانا دارد نه تارکت ماهی که میگرد صیا افتاب اسراو </p>

در ایسم هر مهر بها چندان	لایمانان بالمان معارف مارون
شد کاروان نعره بر حاجه چندان	ایرودان و یکهمان سکنا
و حال و حال نعره صدها چندان	ابوب منیر به من کشته یالمان
و هر دم موده چو دشت بلبل چندان	ایامه ادره شه کام مهر تو
اردست معجزید مصاحبه چندان	امری نام سدا ز خورسا موی
در اهرین عارف و بیما چندان	مکه ز صوب و باح لمانی بود
عزای میار لشکر اعدا چندان	ناکهر از به صد و بیماه درم
از اهل بیت چو تن تنگ چندان	ایم اهل بیت نوا واره اروط
ساحل بحر و کنی ساحه چندان	مایک لاصعه خوارم و سکور
هر سو سده بهر اساحه چندان	مادارے بطا ورن ورن و خاص
دارد کون وید ممایه چندان	ماداره دکه چدراسان وید ورو
عمایان و ماهی کون و کمان کون	بیر باساکوهر و شام اعطاکون
بند با سوزی هم	
مهره ارا یس هید سرش کسند	کای اهل سام و کوه خیار کسند
سر و دوش با حق این کشته اکسند	امیر سر و دوش در به پتیر حق
اندیشه او شکسته و بهما اکسند	کای عای ظلم عادل سکستکان
اما الیوم کوش و قول حد اکسند	سخت اگر بدم نواری راین زیار
ماشا حد خاطر عکس اکسند	مایم اهل جیب و در جنت ارشما

سند هفدهم

<p>دکر علی ال علی صبح وشام نس اما عشر بعد بهرامام نس دکر صفت سحر احسان نس بهر یو باس کردن وشت عظام نس بود و سلام نادور مستدام نس بر عاری سمیل بوفه حرام نس هسی و سید کالی ذوالسلام نس کج حوال کج قاعه مقام نس لیل بهادر تو مقام و صنام نس حور و صبور و صبا و صوام نس</p>	<p>حاکم قودا صحت حرال نام نس پرسنداکو بر مد هت مکرو نکس ما الحطای فاحس و افعالنا صوب در اسامی اسرسل اصحا که مناس هم نام با حلی دارا در بحر نال دایره العز جای دارا در دست در اسرین سراج و کسب مرد دل بهر دیوان بدر کرد و بان قهر حاکم چو کساح و هسی بر حال در حال کرد و صفت با شعی بوال</p>
---	--

و سبای حصر اما در بیایانک سیر حلال امر امده طلیه

<p>نکو دوسه کر کان و دوسه راد طفش که در جام جام دوسه هر مدش اتو بر سر و کل دلاله و ساهس رطل که در صبا شام هر سر که دیش نق سرحانه و حاکم که دیش هر اثر به صد و پنجاه و دیش</p>	<p>نکو دوسه و سبای حصر نکو مدیت سلمان دست کر بلا نکو عابد نکو از هر معان هر اد نکو کرد که هر بر فاطمه را نکو هر دیش کرد که هر که دیش نکو دیش و سبای حصر و پنجه</p>
--	---

دیدند اندر کوثر که کوثر او کسند	سندند اندر کوثر که نوح شد تا راج
دیدند اندر علی بن موسی فکند و محمد	دیدند اندر علی بن موسی پارس پارس
دیدند اندر که در سام کسند	سندند اندر که در جازیر شام
دیدند اندر که در شمس نبط بریدند	سندند اندر که در شمس و شمس و شمس
دیدند اندر که در جوی و کسند	سندند این که در دکان مصطفی
دیدند اندر که در حسین لعن بر کرد	صبح و شام و شب و روز و شمس

سندی بکری

ادول در حال کدشت که خاها امدای	شاه که در خدای بدایا است
سر هر جدا کسی و چون بهای او	ان در به به که بهاداد شد جدا
فرمانش مولا سدا در شمای او	انجام داد او که اندر شمای عشق
ارین عدد و برید شمشاد های او	اندرین برید که در بیج و در بیج
هر شام و هر صبح مسجای او	کردند و هر چه در ممدای او
حاکم مکر کس شد و جو عسکرها او	عزبان چرا است انیس و عسل و کس
درست ما و کس و سدا در حای او	پرسوای که در سام و داماد و سرین
سدا و هر که بیشتر میل او	پرسوای که در سام و داماد و سرین
درم او ساره و بش و سر پای او	پرسوای که در سام و داماد و سرین
در هر حال و کس حکم سدا در	پرسوای که در سام و داماد و سرین
سدا و سدا و سدا و سدا و سدا	ویر حال و خط ما و حوا و ان و سدا

شوری سرآماده عرب و او عجم را
 ادر و ادر نامه اند رادم و حام
 ماسکه عمری بوه دوست ند
 برالایاه که صیفا فصاحت
 و ریشه سلا دلب نسیر لستجو
 و دلب نفعان موکمان موکمان
 ماسادراست که ادا ال و ان
 اراش سوران مورد علم اب
 ستان و سیدان حلف شا کو بر
 سرا وین یکی شل نهی بد یزاد
 انصاف سکن و صعد میلا که کریم
 سدرت حشاش چودرا معر که سدا
 و رانق شمس لب اب روان داد
 دیراه حداکت حد او بد او
 حاکی علم باطهر ویشتر مکر سو
 دین قصه اگر لوح و علم مانش کور

کرم ساسد دهم لا و عجم را
 ادرع حسن اند ورس عصمت را
 داده شرحان و خرید ساسم را
 بهر و که جو دو صد صد جو را
 افکند ریاسر کلسان ادم را
 کاسه مکن مع و مکن ساه ام را
 فصاحت هدات کد مدح عجم را
 مکر م سکنه جو عجم دامن عجم را
 سواد در ادب و دیدن م هم را
 رواسا یکی سر و یکد اس علم را
 سیر علس صف سکند سیر عجم را
 سوسعد و عرصه سکا عدم را
 ریاد و احال دو صد قوم را
 دستی که قوی نو ادا و دست کور
 جو ساد کد چشم قلم دا و مرش را
 ارد نفعان عصمت او حد اقام

نندکی بکس

حَرِّتْ عَلَیْكَ دُعُو عَصِيَّةِ الْوَحَا

عَلَى ضَالِّ هَوَى عَيْتِي وَعَدَا

حاکمی و او را کبری و کسریاں کہ در حجاب

سورکہ ارباب سیدار، ککام

بند کیلئے

نکیرای حسس در بارش داد
با کس بود که بلا حمله کوش
مسام خادمل برین معطر دار
در حال یال برادرین بود سجادم
حس شوه الما کس کس حس
سکینه حقه عالم در حس می
هر از هر در بخند حس بر
سود غسل رکع کرع وفاطه را
و در ادما سن کرع مرادری
ز سود مره است در قشهار سرب
و خطای حال او اگر به تم کرد
و عادت را علی اصغر بر مکی سدا
و بر ادعای افعال استده
نفسه دین عبادس شاورسد
در استان ملک با سنا او حاکمی

که سکه گانه بسطیم سر رود
 بهر دیکو سر آکوشوار و ار و دار
 که تو بسب به سبب مسکون
 که دم سبب هم از آن هر سه خود دارد
 بخو طمعد و سواران ار و دار
 رجوع نه که کو و سبب و سوار
 دست که سر به سبب عذر و دار
 که رسد حال و سبب و هم و دار
 عرای و ملک العرب و کو و دار
 اگر چه دم و سبب و هم و دار
 رجوع سبب و سبب و هم و دار
 که سبب و سبب و سبب و دار
 و سبب حقل که اماه و سبب و دار
 چه در هر اسمی اعان و دار
 نصیب و سبب و سبب و سبب و دار

مرشد اعلیٰ ہند

دیر شام شد و میه شوی با و کجا	دعا و عمار سا و دهر پد و جوب
کامد جوان و دلت بیدار شد و	دندار یان کس و اطلال صبح
مهادش و کج و لست و دهر و لست	کمانه و و باله که ای با کجا منک
ماکی است در پند و حواد و پند	سر ل و راه خال سه حایمان حرا
تا کی برسم صد مردن و تر کوها	حرا و یان دهنده با و کاد و تورا
تا کی به پیش بخت بود و ساه	مارا کسر و کاه کند حار و خطا
تو کعبه را محاورش من کعبه بود	سرب بود در هر من و من نشسته در
الحاصل و هرد و چشم برو حتم	ار و ط حو و سکوه کم بار خطا
ار یان با برادر بهما و مصطلم	بمی نشانه باسد و لحنی را همان
از هر جلیب عا در من حامر س	و هر جو یکیس حوا هر من دست و
کوا عا ند و اگر عا ش اصغر	کاس کسار مل کسار سلکون بید
ما دارند همو اسرا و دلد و	که شو سام و کوفه که مجلس سرب
نه چادر نه کعبه نه لاسی نه معوی	پوشم روح از طاره کیان نار افنا
اس دهر نیست دهر هر اس س	تا بدین حاض عام عا ندین ع
لحی جو سرج در بدی کرد با	سدا رشتد و جوب و حرو و شیدا ر

بیدار شد و حشر قیبه حوا تو را و حواد و کجا و کجا عا در پند

کمانا حرد سد کد پد و هر کترم	کوا که داس و هر صفت سار و
نودند و من ناب جو حور سید	اکون حصر کد بطا رت و کترم

دست باوج رانایانہ درمے	رانی کا حکم سو کر کہ ست رو
دایا و میں فی السوا و السوا	ارام صدف عظمی مامی شد کیا
و جوس الو کتاب طوبی الو کتاب	نہ بدوای ہو چو بدو اکد گہ و گہ
مدا عت حہ لیسیم کما دوا	رسیل الت سد مسل کو روم
السلو	روا و چیمہ حوا و وحیم حوا
کہ جم حالہ نور حال ماندے	تو حاتمات چھاساں ہمارے
لساں رام نام بلع کسہ حکا	حکو نہ مریو سالہ حکو نہ اتناں
صلی العرب آسٹہ الکرباب	روور فرمی ہو جو رمعس بطارم
سورجای ہو مو کہ حائل الطبا	سہی کر ہد سرق و مدان شرف
دور فباح دس حرا ارضی وادے	نوی کہ روح الامس بر عهد ہمد
مرتل بدم حسہ بسطہ مراب	سہراں ساں ساں حومہور
مر قباب محو المر علی العوا	س شہاں ہر سکا و حور
مخطاب عند ویر نگہ راہ حرا	دھند کو فی و شام بصد لقرہ
مکسفاں و جو بصد اللطاف	طلب حراں و بحر مانہ و ہر عالم
نکو دکان یدمت ہی الس و	رسانا حراں و اما اسفہ
نوحاں جو تمتق و ہر العرب	و ہموں دما و دسام ارم ودا
قوی نسفہ نوحی حصر راہ حرا	حوا کرین علیا حماد ویر حوا
کرار و فاب رضای کد کچی ہوا	حوا کرین علیا حماد ویر حوا

<p> با او صبا مرغ دلش کز مرغ ز مند ای هدهده سارو لاجا که لا سو کو درین سفر ای دوست جو دوستی جو حسنات خاوم ای دنیا جو سر که کوراسم و جو کوان بگو هشت ماه دیکو و شتر جرابم ساکار و دوست اسوش و دوست نیکس صدمه جمل برسم اسیر کردیم کز غم دوستا کسد ما سبای نوس توانم در راه دور صبیحه آمد ام سد و عمر من نوحه اسلک اه حرم حبس سناه </p>	<p> ص مرغ هم نعل به نال فی بوم بهر جدا جواب سلامی باورم نطق و سوار دلت حور را محاورم سرادم از جانا محاورم دین دیدگی که مرل حالب بگو هر دو را مباد و صدمه در دینم سلی و شمر و دامن خاکس برسم ادخار و سر متا هزاران سهم بگو کس و دین و نیکو کار نیکو بودید شد که وصل بر کردید ناز بهر هان نوبت ناز و نکر جوین و شوین ناله دماغی سناه </p>
<p> کاه و عجمه هرین رجال و عجمه و عجمه که کزیم فی اکا ما سبای نوس توانم در راه دور صبیحه آمد ام سد و عمر من نوحه اسلک اه حرم حبس سناه </p>	<p> مکالمه کزیم و عجمه و عجمه کزیم و عجمه و عجمه و عجمه کزیم و عجمه و عجمه و عجمه کزیم و عجمه و عجمه و عجمه کزیم و عجمه و عجمه و عجمه </p>

در دست تمام روز و در هر روز سکر چو محضر شده ارباب سب و خوش از جوب سر صو کس و در امر جو کوش از مهر لایق که بدوش بود خوش بود لایق که دید تا عوین و درین من نسیم و کس که کو بود او را در طیو هم در سلی حوین و در کس تا به ماطه میزد جوان در حرک و خوش تا ما سا حوین و درین شو و شایو با و با حاکم و درین و درین	سکر عال خوش که از خطاها تا خوش در دلتش و او آنکر و من بخت است تا در سب و خوش و هر یک را و درین تا خوش از حاله نکس و درین تا خوش اندر سب و درین تا خوش نکس هم هر یک را و درین تا خوش در مام و عوین و درین تا خوش تا کی بر همه تا خوش حاکم اگر بول و اگر هست تا خوش
---	--

سده دیگر

کرب و بلا تمام شهر کربلا کند کال و دایما سال عبا کند سکر که اسیرش و درین تا خوش که درین و درین تا خوش که درین و درین تا خوش و درین تا خوش سدا درین و درین تا خوش	در کربلا خوش شود و تمام تا خوش کاف و بکاف و درین تا خوش تا خوش که درین تا خوش سیر و سیر سال و درین تا خوش درین تا خوش سفل و سفل و درین تا خوش اگر سیر و درین تا خوش
--	---

حوا حکمہ کاروانہ جاری
 ہر جو علیاں در بر بحر
 چو دیا ہر بحر جو کسہ علقا
 فساد اور باد مارا در حال
 بخش سہدی ہم اعوشا
 در احوال و بد با فغان دار
 کم رصف و چو دلش ہی از جو
 نساں ہر ہر دم با حس کو
 کراں ہم ہر سدا بہ ہر بحر
 دو صد حال ہی ہم فسادہ تر
 نکوریں مہالک تو کف حال
 دھو سناں و ہر ہم سُوداں
 بر تر و ہر ہم ہم پیو
 کہ حراں دہلہ ہر ہم مں ای
 ولے نابوائی نک مہر مانے
 حصو مں رہ ہم اسیر علم
 رخ ادعواش رخ عمر مانے
 اداں ہر حاکم ہر حاکم

شو ملکہ سد ہر سد مل ویاں
 ہم ہر ہر ہر ہر ہر کدہ مالی
 سی ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 چو ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 دل دھو ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 دو حتم ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 چو ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 کدہ ای حواں ہر ہر ہر ہر
 الا ای کدہ ہر ہر ہر ہر
 نک ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 محمول ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 کدہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
 ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر

[illegible]

هوا

<p>دلی حضرت سید الشهداء کمر شهادت سودا علیاً خدا دیدن</p>	<p>میرا شکر دود و محبت و محبت</p>
<p>هو در سیدم هست تو سیدم</p>	<p>هو در محبت سیدم تو محبت</p>
<p>که اهر من تو انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>
<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>	<p>هو در سیدم انکس و انکس و انکس</p>

مع وسام کدو کوه کوی
لحق هب و چهار و ناروی

مشیر کی پیکر

[illegible]

کلوی حسل بد رباب دیند و
خوچ نوچه و بزمی لاندن دارد
که او هر ارم کچمان بد رباب
خواند و بزمی و حسب و بزمی
نکته دب و بزمی دب و بزمی
مخلو اصغر و بزمی و بزمی
عقاب ساس و بزمی و بزمی
که اس بد رباب و بزمی و بزمی
بدل هو و بزمی و بزمی و بزمی
دیند و بزمی و بزمی و بزمی
خوش و خوش و بزمی و بزمی
سج و بزمی و بزمی و بزمی
حای و بزمی و بزمی و بزمی
محمم اید و بزمی و بزمی و بزمی
که سر محال کرا و بزمی و بزمی

بنده محمد علی در هر روز
 در این عمارت اکر باس از کعبه پیرهن
 هر روز در این عمارت در این
 صلح می کرد و در این
 حاکم و وزیر و در این
 ایام و کوفه و در این
 چهل کما است که در این
 و در این عمارت در این
 نام و در این عمارت در این
 در این عمارت در این
 حاکم و وزیر و در این

ناندھو ساں تہاں سر میں
 اوں پر حال سو لکھاں در میں
 سو میں حال جس میں اوں میں
 ستہ ایسے کام کو مہتر جس
 اوں پر کام ہو اے خاں و جس
 سو کر دکان نے نہ وہاں جس
 نہ ہاں سر جس وہم جو اے جس
 ہم ساہرا دے اگر ہم اے جس
 ہم سر ساں وکی رہ جس
 تو ہم اے کوہ جس
 وہاں کہ نہ نام ہو در جس

اسد حسن بیگ محمد مراد خان
میرزا حسن، ویرانه خاں،
محمد بیگ کاه درجوس فرانس
کامدش مرید ارب حامل
افروسیه احوالی خاں افرو
کای بوئی فعل سماعه اکلمد
دو خارج ماله واه نورس

در آن روز عاشر و کار عاشر
 در پنج اکرم د اسلال
 که وصل وی کل کسی و
 کای رخ آینه کوی حلال
 مرید کوند ای حسن ارباب
 اندر بند از رسی و هم سعد
 کو به ای کاه و سگاه دو سب

<p> ^{بش}شوی مرد زهری کلسان اهل ^{بش}مدرج حان و قوب حانان اهل ^{بش}اسر ماس سر بر سر سلطان اهل ^{بش}شتر نشدی ریس ویران اهل ^{بش}جوشی بر آنگاه اسب می نشان اهل ^{بش}باشد درین و مد هشت نشان اهل ^{بش}هرا نشان تا او نشان اهل ^{بش}مانود اسب و سده بران اهل ^{بش}سوی الی پاله شیدان اهل ^{بش}خیزد مله برده دستان اهل ^{بش}برابر و حاله شیدان اهل ^{بش}سرا کسان احمدی نادان اهل ^{بش}کای سرکاروان اسرا اهل ^{بش}اولاد و هم ناز نادان اهل ^{بش}روای عا سده هم عا اهل ^{بش}سراوان اصحاب بریکان اهل ^{بش}حاجه و بر اهل سلیمان اهل ^{بش}رکیز و کسمع سندان اهل </p>	<p> ^{بش}اسنما سماند که افکند دما ^{بش}احلی سده فاطمه اقبول لب و او ^{بش}اسنما و دما و ستر پسر و لش ^{بش}دعوا و سنی و کشتی سر و ان ^{بش}اک ارا و ستر سدر سنی ^{بش}اکه ای لیس بود اسب اگر سنی ^{بش}باشد و ستر سدر سنی ^{بش}و ستر سدر سدر ستر ^{بش}سوی الی پاله شیدان اهل ^{بش}اهل پسر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر ^{بش}اسنما و ستر سدر ستر </p>
---	--

<p> رتاه در چون نقد شعاع^{شد} جوانه و ابراج روح بخش که نفس کشید جام نیکان بداد و هر دو جهان را خوند^{شد} پس کنش میامرا انصار و عمرش نس بودن موم و نماز کوفه سوخت^{شد} نشاد اصاب مکعب ماه محسب مهر چرخ بر سر نس از بر دست^{شد} سمله و بر شو جوانه عدالان سر قن سعب ملک رد و در نهان^{شد} شد بیک در رسب توان عمارت کرد^{شد} با پاله هر که دوف در محاله پالت^{شد} داخل شو سلسله عدس حاکمیا </p>	<p> عسوان او بر معر سها از جمال^{شد} شد با او حس نشه حکم هم ساله^{شد} و بر لاه عام بس هر را از دستان^{شد} و بر محست گفت سسلا سماله^{شد} در بلش خاص عام لئما حواله^{شد} حو در مجا و امه مسکن کلاله^{شد} نامح اسم اعظم و لفظ حلاله^{شد} با حشر سس هاریر بر دشت لاله^{شد} دان همه هانلد ردن او باله^{شد} یاد اسان لکاه صد بیت ساله^{شد} دوج یشت هشت رهنش^{شد} هاله هر کن حمل سلسله ان سلاله^{شد} </p>
<p> در نیت از مصائب حصص اما هر حصص^{شد} حصص در و بر انص از هکشت^{شد} حصص بر و بر ان انش سس^{شد} حصص طس کمر محب پاورها حکر حصص که داشت اسل و کثرت^{شد} حصص حاد و او که چه تر نادان^{شد} </p>	<p> حصص کشته لب و خطاب سیمیه حصص کس برانش دل او بخود^{شد} حصص کشته شریک طشت^{شد} حصص کس کفر جواهر س کس^{شد} حصص کشته رانی سر هچو عها^{شد} </p>

و که هر مرتکب کار و سر هر کس
 که کار و سر او در پیش
 او را با حق و حق هر کس
 را در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش

و که هر مرتکب کار و سر هر کس
 که کار و سر او در پیش
 او را با حق و حق هر کس
 را در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش

و که هر مرتکب کار و سر هر کس

و که هر مرتکب کار و سر هر کس

و که هر مرتکب کار و سر هر کس
 که کار و سر او در پیش
 او را با حق و حق هر کس
 را در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش

و که هر مرتکب کار و سر هر کس
 که کار و سر او در پیش
 او را با حق و حق هر کس
 را در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش
 در پیش او را در پیش

<p>کند و باغ جهان مهوسه با حیا بگریه که تاحس کای من نشسته حکر یکی رعایت دلب هوا ملل سب بود اندیشه نرم رگیں مشا و نیم بگر بلا جویم تا کم و زای بو خان یکی عمر بهادرت عروسی فاسم ولی چون کار جو کنی بر عمل و وقت کسد بهر نوسم سر هو لاد شریک و شایسته اسام و عراق دگر به سیر می پیکر شریک عراق ادم و کو فدا شد ریت کلنوم شریک طست در و محلق تیرا و فاد هر کج هاکم محمد بن بکیم بد سرب</p>	<p>دل دگر که در ویر دراع با و بسا سا که اسیر و تو اسیر سخی اسب که او دسام و سحر شمع مع انجمن اسب و شیطان است در و سر در سب بد آنکه فاسم عهد الله مع شمس اسب که این خط و عمر و علی در الی اسب بحکم خالده و ارجال حایه کن اسب شریک طست و حواری دگر بن حاد بد و زلی به و سو می اسب هر بار به بد و عمر بار پیر اسب حار به صر و سر و است تا دگر اسب فکار از اثر و جوبان لث دهر اسب مدام سر و او اه و باله و یو اسب</p>
<p>مصطفی سرب و اگر سواره کم و اسلحه و سرب و اسلحه انکس سو عرصه اندوه و بازه دله دگر به طفل سرب و اسلحه او و د</p>	<p>حلال باله و را حرای سرب حار کم و اسلحه و سرب و اسلحه انکس اگر که فضا و اسلحه و اسلحه کم اگر که حاکمیت و اسلحه و اسلحه کم</p>

مربوطی دیگر

نعمت شاکر که شاه او هر دو در یک کوه	مربوطه ناوله اندل در سحر
دوین و اب شکر و سلاسل سو	خواجه خورشیدم و مادر که جفا
سرا و دیگر که در جوشن کز اسطوخودوس	کریدار تمام او حله رهن و طبر
هوئی کسلسن شهر سو و دیگر سو	جعی ماعن که در شکر در جوشن
نور سو و در سانه ان قصر و سو	انصافه که ان س عریان در اقصا
وا که در دوشن حر و سو	احسن یارین در صفا چال و سو
در یام که مینو و سو	ان در سکه چلی که مینو و سو
با که سو و سو ان سنان و سو	دلیوشن که سو و سو
در سانه و سو و سو	سهای و سو و سو
صد ان و سو و سو	سو و سو و سو
ان سو و سو و سو	ان سو و سو و سو
سو و سو و سو	او سو و سو و سو
سو و سو و سو	سو و سو و سو
سو و سو و سو	سو و سو و سو

مربوطی دیگر

ما سو و سو و سو	ما سو و سو و سو
ما سو و سو و سو	ما سو و سو و سو

<p>که سر زده زانکه بر چاه که فلک به اشوت و بر چاه و دریا بر بحر و بر چاه</p>	<p>نکون و در دهنم کاس کز وین که در خلق و بر چاه نکر ایام و کشته چو شوخاکی</p>
<p>عصر غنچه کز بهر بکس</p>	
<p>ماهی که انبار بود ستاکش دست و کس بهر و در می شد اس دل و کز حلال و کز ما حرم سر هم دوم اندر چاه بشر که باران دریا ناما در دکتر چاه و اگر بهر چاه چو اصفی و بر چاه و در با مال و حکم در صد بار سوی دلا و در چاه و در کز در دلا و در چاه و در ما از و چاه و در چاه و در بال و در چاه و در چاه چشم و در چاه و در چاه چاکت و در چاه و در چاه</p>	<p>شاهی که در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در در دلا و در چاه و در</p>

<p> نامای که بمعبد سارحده بود عزبان عالمه سرگزشتی سار بود اندر دریاها میسازد سار بود و رکنی به سار هراس بلا صلا بود رود سب و پاکد میسازد سار بود ماجم پاره پاره سار است سار بود ال عمامت و رخ و عسا بود در سارم رگ در عراب حیرت سار بود در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار </p>	<p> نامای که بمعبد سارحده بود عزبان عالمه سرگزشتی سار بود اندر دریاها میسازد سار بود و رکنی به سار هراس بلا صلا بود رود سب و پاکد میسازد سار بود ماجم پاره پاره سار است سار بود ال عمامت و رخ و عسا بود در سارم رگ در عراب حیرت سار بود در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار </p>
<p> نامای که بمعبد سارحده بود عزبان عالمه سرگزشتی سار بود اندر دریاها میسازد سار بود و رکنی به سار هراس بلا صلا بود رود سب و پاکد میسازد سار بود ماجم پاره پاره سار است سار بود ال عمامت و رخ و عسا بود در سارم رگ در عراب حیرت سار بود در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار </p>	<p> نامای که بمعبد سارحده بود عزبان عالمه سرگزشتی سار بود اندر دریاها میسازد سار بود و رکنی به سار هراس بلا صلا بود رود سب و پاکد میسازد سار بود ماجم پاره پاره سار است سار بود ال عمامت و رخ و عسا بود در سارم رگ در عراب حیرت سار بود در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار در سار سار سار سار سار سار </p>

<p>ای که داد من آدم بیع انشس مرد د رانم و اتم عرش بر من مرد در خاک خو بر درش سر بر من بود خاکها و عرش من جفا افر من بود مانا لاس کونش تانی کس بود اولهر از بدم و یلو بس بود مسکش بهی برید و سارو عین بود کاس دست ان جفا و حسن است دشوا احاش تمام تران واس بود هدوش مرصی و سوا من بود از سر ان لث دهی باری بود در ملن باد و برید لعی بود ماه محرم و صفر اربعین بود</p>	<p>و بر مناب در بر صم العاش کو ان کو و اعرش که لایان جو کو یوار باسد رط و هفت در سل و کس خاک که بد جان و من مصطی ادا باده را که با حسن و الدو حال بخت سمر که بر بهار بر یو بشقا که اواس که لث به بدن در شام و کر بر باک و اشمی محال عاد و دوا علی مرص و وسر یوار ان که بود و وس بر و من مصطی با لث و سرم شراب و جو کس ان محراب منی ترا محراب خلق حاک ساله کویش که هر سال و ماه و</p>
<p>و سر عمر ای تنه سل بر من بود کوش ملک و جون ملک بر من بود و بر من رحمت و خدا مر جان بود طهلتی بر تو و کس ترا معیار بود</p>	<p>امش و سر و نام شیر خدا بود و بر من و بر چه که اکب تو و ان و بر من و بر سل که کر و بر سل باشد و احسان تو لث بر من</p>

[illegible][illegible]

مکالمات احباب مدح و ثناء و ناول محرو و حضرت یونس ابرا

پس ایوان برادر بگوید که چه کم
سنا کوه و دستان را شام بدش
صعدهم من بخاره و سکه برادر
جمع سو و نه میگویند اسیر سم
برادر و برادر و وایله اطفا
در حیاتیم و با محمدان کوه و دستان

دراں دوا دراز سو و ستر - اچہ کم
ناس کر کوئی ر ہس فرجہ کہ
عیر کر وہ ستم حاسر راہ و خدام
هم سناسر جو امر هر بطر جہ کم
کوی سالہ اطفا لے ندو دہ کم
کو بیکر کن کاکس رہد سر جہ کم

انجوسار و مرکب حاکی در فراوی کرید	دار معان بالهای بر زاری اسم
دامنه سیر و سپای علما احاطه صغریا و مکران و یونان	
ان طار عرش که بر مرکب درین	روئی شکستی برالم مال و پیر من
شردم تند ار بر من نو چو شست	سختی مرجه امولن سام و سحر من
ای یوسف گم گشت رهبران و سود	اگر نه جویمو سپهر بر من
از دایع فراوی و پیر شام و سحرگاه	خوشه و خوش و خوشه و خوش
شردن و کما بودم در و شستا	کزی بچه نصیر کناره در من
ماچ دلم بر و پیر سینه و سود	هو دلدلم ار نه بر ای بد من
امروز گرم وصل بواسطه نه دا	اصغر یونان و پیر من
مکون و مسافر که بود مصعب	مکر ساجاج سر ای باح سر من
هر خطه سلامت کم از عین سلا	کافی و سراد و سر نو سر من
هو و کما صغریا و پیر و سحر	کیا کسیر بر من اندر من
نویسن فاسم کما کرد عروسی	کاس علس نو و پیر عمار بر من
نویسن عماره و ار تم کما دم	و بر عماره عماره و بر من
نویسن مسلم سد کر کوه مسلم	نویسن بطلان صغریا و بر من
نویسن سنها سحر خط حاکی عماره	کو هسب علای سلا و بر من
مکالم علیا حدید جو ادب و پیر و حکم و پیر و پیر	
راند و پیر و پیر و پیر و پیر	حدیث و پیر و پیر و پیر

<p>پی سعادتمندان را به ناماهی اگر طیب در مجلس پیران ارمی رحم و انس بود خاکست تمامش</p>	<p>نکو بعضی سعاد، بعد عن حکم نکو نکار کند این لطف ده حکم نکو شهادت اقامه و این حد حکم</p>
<p>مکالمه علیا حیا فاطمه گریه و سرخس حصر فاسم ناپید پدر پیران بوسه دید زعم حکم خود در حرم و صاحب حرم سدا حدانکرده خدا اگر شود تراوس قصیده که مرطاب سسدا اگر همه سپارم کوا سرخوس در دایه نوسم کشم کور شد نه دران سحر و جادو کرم رید و او را دیاد و برید و بدش نیک و صبر حکاکی منسراست سر</p>	<p>نه مادر نه برادر نه محارم حکم دران حرم نکر ای بان محمد چم سدا ای خان در حرم من دارم حکم زنده در کمر و در سجده ارم حکم سدا سر هر اراک منم حکم من او را دو صد کس بر سر حکم که هست کوه و شای محاور حکم مدوح لعل لب حق از سم حکم سر علی که در لاکوتم و نه حکم</p>
<p>مکالمه علیا حیا فاطمه گریه و سرخس حصر فاسم ناپید نکر بلای ضیای شهنشاه لولای سایا و من سودر مهیر بنا سایا و کی را بدنه ساس سایا و من باره باز جبر او</p>	<p>دارایم اقبال درین حال سر بر اینسان وین بیان که خاسته لب سسده مال وین رسه تمیز حکم سسده</p>

<p>نه سام و عجم را بر نه نحو حیر کم که خام و در این کم مدد و حر کم سواهی بکه کم حال عجم سر حر کم رجال سر پس و کشته مخصوص حکم حر این جز و دم حاو و مسمر حکم</p>	<p>نه شری که بعد مرهی باس دل و ش و کشته باسوی پس و بد و سر حوالا در نه باسم و عجم اس و اک و اصغر باس علل دلا افکار و حکو کر کس بطرین و در و حاض عام اگر سازد</p>
<p>مکالمات حضرت استدل لشهداء با علیا احسان و بلیه جواتون</p>	
<p>نه نکسا و اسرا و حوسن حر کم نکر بعرب و اوار و ارفطن حر کم نکو دایع کل و بشر و باسن حکم نکو نکسیر مدلا دهر من حر کم نکو خندا سود کر شر و سن حر کم نکو بنو عدو و دای و و الم حکم نکر بامت عاصی و شر حکم نکو در ای بی و انسن حکم نکو و هم و و حال پیرهن حکم نکو در ایپر اکرن و بعد سن حکم نکو اگر بکم سار و دن پیر کم نکو و نه و عیل و نه سن حر کم</p>	<p>صدا و اهر بر ارم نکو کس حکم نکو دکان بنم و سربا و سوهر نکو معان در ارا و بیز انهن نکو انجس سلم نام حر و نداد نکو فصل و عجم اس و اسر و اسر نکو نکر دم نکر بلا امر و نکو و فاند هم نکر سن و سن نکو نکر سود سر و سر و سر نکو در ای ال سن و سر نکو در ای و نکر و نکر و سام نکو در ای و نکر و نکر و سام نکو در ای و نکر و نکر و سام</p>

<p>کاهی سوم مرا نهشید که سر بر کردم اگر صبور بطلان با سو اطعام ساز و هیکل او شکو کند کز بکوه او کز سکی و تکی کند حاکم درین قصه حاسو اهل لب</p>	<p>کاه باس علل بویبار سرور بالین زبان کشه سر جو اسر من جوس من حمامه سر سر معر اوان باس محار ، بوسر بسم کر قصه جو حان بر باس بکوم</p>
<p>مکالمات با حاریده جوادون در شام باز او را لی تمام دینک شام و کوفه سی یاد دل کند کای مهران برادر با حان ترارم نوسم چکونه اب که رسد له سهند یکسوان حکم که کم سانه کرسم ندم چنان سولت ساس ساس ندم حسانم دادوم دید پررم ندم حکو براب مسکده بو پو باطعمای مزور و زلف حاضرا ماه و بالک استمانه در دروس و بان الهان حکو سام و هر بخو نکه احب بیکر بوز و یکم ملکوم سکر بریدن کور بران را کساده</p>	<p>میکر بشکره ارستم و طایع سد جواهر استر دوس دفعه پوشم چکونه من که بوعیان او با اسد محاسن بوجون سبب که بود حجت و که در دروازه که با سراب و حسن و طو و بولست رطقت در بوم بار و کھی سرب حطان سکر کدم حارحی حطان کو مد ظمک کان یدم بویان باب کو مد کورکان اسر بواب ای اصاب حای بویو در صاب جو رشید سا حار به دش حان</p>

<p>میں سے ملنا چاہتا ہوں اور نصف لاکھ حاکمی برای طرح زمین در این عمارت</p>	<p>میں نے برای این عمارت کسے حاکم چاہتا ہوں مای کام دلیق و طراب سورا</p>
<p>کمالا علیا چاہتا ہوں</p>	<p>کمالا علیا چاہتا ہوں</p>
<p>رہی ہے چو دیدم در آمدن چون و حال خود را پس اندامه بدوش و خند چو ششم بر و جسم ره نکر و نادو کھا کہ ای را در با حاکم و ایام عمران خا و را کوم ستر خدا انکار و عجز و مو و کمان نکر و در و اندر میان سم و در و کمان و در و سم کای اس طعلکان بر حاکم و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در حاکمی که اسکار و بهان خا و کد</p>	<p>کافاد ارباب محروم حال حال افکند بر من و کس در سر و حال کر پی اسس دشن و در و در ال مارا هر ار چا و س حاکم و در ال عاطار بحال مان صد حال در ال با سکر و را بحس حال لا ال کمان و کوان سم که بود و کد و کد کا طعال و در سال و در و کد و کد دل و کد و کد و کد و کد و کد س کد و کد و کد و کد و کد کر و کد و کد و کد و کد و کد در و کد و کد و کد و کد و کد</p>
<p>کمالا علیا چاہتا ہوں</p>	<p>کمالا علیا چاہتا ہوں</p>
<p>دین بحال دیدم و کد و کد و کد چو اسماں بود او و کد و کد و کد</p>	<p>چو اسماں بود او و کد و کد و کد ما حال ہم دین سدا نامد احر</p>

<p>بروز خواهم بود در کمال سلام که با او بر اعماد محسن توان در دست با تو بر اسله بر کردن سلطان باشد بر اسناد که بر سر بد تو بران</p>	<p>با بگو این و دادا داد والله ما فراد کمر را داد و داد و در روزی که بر او داد و در روزی که بر او داد</p>
<p>هکذا لیس علیاً حیاً ویدیه واور نامواش</p>	
<p>ما در دند خواهری بد و کمر عظماں مالک معرکه حمت معاد نقش بود امان بر سو سم سوسا نام و می سال و اما کمتر شود مست علس او بد و با او ایس بکر عسمی که در اس و جو سد با طوسا پیم در نه چرا و در محفل محورا مشر سو سکندم او سو بود و دور مراه حوس خواهر جو در بر بکود در شهر شام و کوه و علس و در شهر نک کادوان عام و در و طعل با صوا حرکت بر کس به لیلد با عود یکدیگر با او برای ندید با نوصو</p>	<p>ما در دند خواهری بد و کمر عظماں مالک معرکه حمت معاد نقش بود امان بر سو سم سوسا نام و می سال و اما کمتر شود مست علس او بد و با او ایس بکر عسمی که در اس و جو سد با طوسا پیم در نه چرا و در محفل محورا مشر سو سکندم او سو بود و دور مراه حوس خواهر جو در بر بکود در شهر شام و کوه و علس و در شهر نک کادوان عام و در و طعل با صوا حرکت بر کس به لیلد با عود یکدیگر با او برای ندید با نوصو</p>

اگر بران است	از ۱۱ بار
بر چشمه ساد و اگر	از ۱۱ بار
حاکم بگویم کرب	از ۱۱ بار

مرتب شده است

عزیزت بگویم	از ۱۱ بار
نام پدر و سن	از ۱۱ بار
بدیده دید کرد و او	از ۱۱ بار
بگویم و بگویم	از ۱۱ بار
زنده ای شهیدان	از ۱۱ بار
کمی جوانه سن	از ۱۱ بار
بر بگویم	از ۱۱ بار
دفاع فام را	از ۱۱ بار
دکتر بگویم	از ۱۱ بار
سحر دانه	از ۱۱ بار

مرتب شده است

حرامه داد	از ۱۱ بار
عمری و عمر	از ۱۱ بار
دکتر دانه	از ۱۱ بار

<p> بر باد ز سپاه علی دار و لنگری یکدست جوی سه و یکدست جوی جوی که در سمع قدس راه اداری کاهو اهر جسد محو برادری اربعه بدیع مرآه سبکی هر یک کسب و سر جوهر معجزی حای وادری بدو عم و مادری گفتن کلام و کرد عطا سوختن </p>	<p> بر جاده عرو و اگر عطا و سمس بر سمس اس بر جاده شرفی حیا ماصد معان ناله جو و ادب بر راق کامدار اطمینان خود ناله و رون بر کرد سر کجی که لاشیما اس امام استر و بی ناوری سوید بر اسطبل سر و بر پای و ریدن و انگاه ان سحر و ماصد جوی </p>
<p>مکالمات علیا احادیث و ابواب داشته می شود</p>	
<p> مهر سپهر سلسله اصطفا است سر و جوی کلس به جدا است احوه محرم حرم کرنا است احوه معلمان دیار سما است احوه و نور و نور و نور است احوه و نور و نور و نور است احوه و نور و نور و نور است احوه و نور و نور و نور است احوه و نور و نور و نور است احوه و نور و نور و نور است </p>	<p> کایه رانار حکو مصطفی است نوسد سر بارستان فاطمه همد حرم اوکی ای واده ریا میما سر کئی و نوری سر است نوسد هم و نور و نور است که واده کلام حداد و اهل ای فصان است و حداد و اهل ای یکدم امان ده که و کعت کد سهلب که تا تله کسم دست و ای </p>

<p> بافکند و می پیرد و توکل دیند درین اع دو صد توکل دیند تو حواصی عوام از حاحل بریند سر حسن دسان در مقابل بریند که با سافه نرسد بد محل بریند کند و دوست بد الله عایل بریند موره عزم که گوید فائل بریند مرد و بر بنامد قایل بریند مولا جو دکن و بنادرین عمل بریند </p>	<p> ملک دکل ال عمار داس حصا دودند گوشت دایع بل پیر یعوب سرم سر و عمار دیند و اس و باد دکوه باره سام خو مخرجو دشتد کجا است جعفر و عیاش فاسم اکثر کجا است شاه شهیدان که کیر دیند کجا است پیر خدا بکر که بر دیند نوره دهر هر احو دهر با که سپهر دلاستان بو خاکست با فو لکی </p>
<p style="text-align: center;">مرثیه ی بکر</p>	
<p> عمل ید و دل فکار دیند بود شد داعل درین دیند بل دایع دیند هر از دست دیند بطافه فله و لری دیند ارواح حسین فکار دیند از جو ملک سوار دیند تسعد مهر دیند دیند در دم می عمار دیند </p>	<p> محبت کش بر و کار دیند چو لاله دایع کلعدان مد ستا در کشت دیند کار با صوب هر از در نام شش برادر دیند و دیند مادند اشکبار چون ابو بهار رویا دیند بجهاد دیند و دیند اد طعمه حاص عام دیند و دیند ویر طلم برید و کس دیند </p>

<p> نور دکان او بر بادش چل سو نور دکان او کس انکسری خاں من فرمان ساه سر چل دادا انکس انکس سرس کو وادع سر سر سراج اوست سرس نکریت وار سر اسرس حجم خاکش عاری در کس لاس سر شری در سر سر چل سو سر دوس ند ساو داس در کس خلم سد مادودت کر دکان سر خاں مصطفی و مرصی </p>	<p> نور دکان او بر بادش چل سو نور دکان او کس انکسری خاں من فرمان ساه سر چل دادا انکس انکس سرس کو وادع سر سر سراج اوست سرس نکریت وار سر اسرس حجم خاکش عاری در کس لاس سر شری در سر سر چل سو سر دوس ند ساو داس در کس خلم سد مادودت کر دکان سر خاں مصطفی و مرصی </p>
<p> که در بار کرم و بازاری مرید کند جو حاره بخاره کاه حدی همه کوسه صید حرامه بخاری نور حرم در در و دست دولی نور کس کند داس سر یار عرب دهد بر احمد حد شعی عرب </p>	<p> که در بار کرم و بازاری مرید کند جو حاره بخاره کاه حدی همه کوسه صید حرامه بخاری نور حرم در در و دست دولی نور کس کند داس سر یار عرب دهد بر احمد حد شعی عرب </p>

محرم پنجم، و دانکی ارمطالع دیون	حاکم را سال ملک با سال بر
در هر سال نکست حضرت سلیمان علیه السلام در هر سال بعد از امام شهید تشریح کرده اند که در هر سال ملک الا که در	
حاکم و انشور بر احر هری ریسا نکست و ماه ما حداد میری بد هر دو را صد هری و ان سلیمان در هر سال علم بسم الله الرحمن الرحيم بر در هر سال حضرت کشت سفر در هر سال امر المؤمنین و در هر سال در هر سال ما در هر سال و حوس سغول مار حان و دایان کف در هر سال بدل سائل کرد حاکم در هر سال بد صد و هشتاد و در هر سال حاکم مالت ملایم در هر سال در هر سال دست حاصل سال عا میکنند و نکست بر شاه شهید	ای نکست حاکم و انشور بر بود نکست و در هر سال و دها در هر سال و راه و نکست احر هری حاکم اول که با مس حاکم حم نور و ان مام در هر سال حاکم دای که هر صبح و مسا سیر و در هر سال و سا و در انکه کف در هر سال و سا و در بود در هر سال و سا و در کرد انکه سائل کردی سؤال در هر سال و سا و در صفت ان حاکم در هر سال و ان و حاکم نکست دای و نکست ار عمیق اما جو با فو احر هری نکست کامی و ان که در هر سال

عنه طوس که او صرافی مامون
ساع دهر پرونده مال اس انکور
حد دماعر باکامس احل ساف
عمی لعل نس ارسم درم و دیل
نسل روناع جهالان ^{جهان} هسه جان
ساو طوس کون شو کربلا ^{جس}
نکس صد حرم درم و د ^{نصد}
رو کحال سوافد ناس صد ^{حال}
در اب دس که خدا شد سر ارس ^{مها}
نیم که ناره او برد کلش این
هادو ناس خند مالش و دس ^ل
سکه که دس ^{و رسول} و در بر دس
ودی سر مشرب او در عفات سی
ویان سکه خطاف نو دس ^{سما}
کرد سمع دس کربان ^و سام و

همو در هر جماعتش بود به پیمانه
که با عیان کدوس هر کس در خانه
اوان سرپا که نورش بها می رسد
طیما محال جو ناس نکم کاسانه
بر چاکسب علوق عسوق جانانه
سین چاک که بر او شب اوان بر چاک
بر حاجت تو او را جدا و بگروانه
بر حال صاحب کن مسکانه پیمانه
موتی هر پندای سحرهای سکرانه
بحکم و خانی بود بر چ و در چاک
بود ناد صاحب بعضی شهیدانه
روی سول مجوری در فاسانه
در دین لعل السحر کیمه مستانه
مهاود چو عرشا است و برانه
در سخاکی بی حایمان و روانه

استعانتهم و مطلوب ذکر الاحقر سید الشهداء و ری کوفه و انجمن

ماله اند و اورا هم که می چو او بهارم
کشش همداد مادم از عم همداد مادم

حاضر اوم هر ما اعدا ارس بناس
کاسه مکرمه منال احمد چيد وياکي

<p>نه سکه لک که دکن جان خوش و خوش عجب است بعراب شو و میل است دلا سویرم صبح نام هر نه درود یکی عرب است که در علف و دجهر دوم شاه حرامان بر سر کشور طوط سوم بر آید بر باد بر سر دوس کسی بداند سرچوب و سال غسل و کفن در بر سیله و اژدها و طبعه و سم دهم که نه لاسی و بان خر و شتر ز جدا و تهر مصر بر اگر خاکست</p>	<p>فغان که در و دوازده برای عرب سمای پس و در بد افرای عرب بحال هر سه عربی که در همای عرب سهند در هر سم کست خود صای که هفت صام هر سه اسای عرب دیح راه جدا شاه سر حدای عرب نفسه های سهندان مُسلا عرب کو و پاره اسام بدوای عرب رسم صدمه بر بیا و طعلی اعرب که در و طوط دمل اسب کز عرب</p>
<p>و طوس می شوم ماله عربانه صا سر صفا اندم و تمام عرب سرب اگر بچه انا دشته دوز است دلا سو و حال عرب در عرب اها هم حلیان مسئله هم هم دو و سمن و بر بید خامه کوا عرب سل بحال کس می کش</p>	<p>دلا سر در عربی تو آکی بانه مکانست که توان تسد و است که خا حال سپا در عرب ساها نک عرب و اری و دوز و دانه سرب و استم و حید امیر و دانه بر طاعت و استا و سکا که می کشد و کو و حله در چا</p>

مرثیہ دیکر

دریغ اور الوداع والعران شام عاشورا	کہ صفحہ شکر و کسب دسد لحد نمود
دریغ اور عشق در صفحہ عاشا کسب	رودرس صفحہ کسب صد ہزاران حصم
دریغ اور کربہای دار باران و حب	کہ شد بسا بحر روح الامت و انک
دریغ اور سستہ کلوی بسہ اب	کہ شد سرباب و اب و کریم و سرب
دریغ اور افشہ ظلم و کفر و کسب	دو غسل و وضو و اتر کہ ارحال و
دریغ اور اصل سرب و من و دودہ	کہ شد سرب اسہان و حوسعاع و طو
دریغ اور ان ایسہ کسب و دلد و رفا	سپاسام و کوفہ و اتر بان کرد و مخصوص
دریغ اور ان سرب و لکڑی و ریم	در ان رحم و اتر و قصہ و بیجا و اس
دریغ اور ان سرب و حال و کاما و طپا	کہ در سہام و کسب و عباد و حال و سو
دریغ اور اس و ران و کراہ و تو و سراج	کہ در ران و کسب و اما و اتر و کسب و سراج
دریغ اور اس و سراج و تل و حجاب	دل و این و کسب و اس و کسب و اس و معد و
دریغ اور اس و سراج و تل و حجاب	در ان و کسب و اس و کسب و اس و معد و
دریغ اور اس و سراج و تل و حجاب	در ان و کسب و اس و کسب و اس و معد و
دریغ اور اس و سراج و تل و حجاب	در ان و کسب و اس و کسب و اس و معد و
دریغ اور اس و سراج و تل و حجاب	در ان و کسب و اس و کسب و اس و معد و
دریغ اور اس و سراج و تل و حجاب	در ان و کسب و اس و کسب و اس و معد و

مرثیہ دیکر

سد کسہ سادہ دشر لایس کسب	و در اس و کسب و اس و کسب و اس و معد و
دستی و کسب و کسب و کسب و کسب	سہ لیس دشر سلطان دس و درج

[illegible]

ای اهل سام و کوفه بدرستی حیا کشد دشت و دشت دوم چشم پریم دشت مباح با حوران عارب اسیر حاکم مکی مصانع را که در دور	اذا حراسان مل و بان فاطمه همه دس و دانه حوران فاطمه ویر کوس کوس سوار طه لاف کایه که به هس سکی و احسان فاطمه
در بند مسلم که کار اهل بیت طه و ائمه سیران سیران ندر اسیر چند در سلسله کنگور در دور بحر در طه و طه می کرد و سلی سلی ارنه صدقه در حیدر با طه لاف دیر سیر سیر مد را لاف حیدر دکتر و دیر حیدر شد که و سلی ماده از هو سوس و سیر طه و وفا رند و اردو کرد و حوران سیر از غم نوسد کم که حیدر و سیر حاکم اس محضه نا حیدر که اسیر سلی	
سوی اهل بیت و ابا حصر چو کاران هم شو که که کار کرد دینای ماه پی حوری و سیر	

در کوه طه و سیر و حیدر و سیر

<p> با کهر از به صد و سیجا رجم کیس بر باد دار حال و سلمان و اهرس حرم و کوه داد عسلش و خاکش کهن بود بر سینه اس دیر سیر به لو که کرد جا ماهی که تو امین خدا و امان هلو کردی بی نصیب اگر مثل عمر نش در سام و کوه و دشت کلتوم بخت و ان عمران حق تو یا عمران خلق او باد که دهنه صبح و سام و ما حاکی بر حال عراقی کس شد </p>	<p> غلطان کهنی سمب سار و مس درج نکره با حسن ابر و شاد کف نکس ریج عسل و کس بران دین مادرین ریج دانه هر ادهم و به لو و مس درج در ماس عین دل روح الامین ریج بر عمرین سم سنگ بخت و اسد ریج ان دست ان حجاب و صا سین ریج در مجا بر باد و بر د لیس درج سال و مچی ماس ابد و هکس ریج ماه محرم و صفر و ربیع درج </p>
<p> ای سر سبز دشت و دستان فاطمه باد و بر سر سبز سنگ کائنات مصل مادید کن در و ران تادم اسد و الماس قع و سوده الماس بدج لعل حرا کسره و جوی دلا شام تند پایالتم سوزان تنی که بود هر نیز خت و شجر و مال و خون </p>	<p> و بی مورد سیر باد و دستان فاطمه دیر تهادت تو و حادان فاطمه در به صد چو لؤلؤ و مر جفا فاطمه حور ذرات انیس کل و بر جفا فاطمه در کس حرا و کلا کلا سان فاطمه و سکا ان و د ل ان فاطمه بد شاد و شجر و امان فاطمه </p>

<p>ویرکس دهر بار سر سهر بار دس اما ن نه دوا نه بظهر سان سان شردن دس ال دبا حواثر در شان گفتا هر لشکر که در کج حال ما را خدا عی و بومبارا دل و حوا و بدت الله گفت که از کس حس هر جوهای با حی او لاد فاطمه حاکم سر کس دیدل ساره کو ه و انحلال کمانی که رو بک دنه و دایک کان دنا الحاکم</p>	<p>هر یاوله سان سان اسوار کرد بار دجه سان سوم شرافت وار کرد فاکس نه نکسان حس اصهار کرد نکساره فصل ال علی کرد کار کرد دسوا ی خاص سام بدیل نهوار کرد خا حایان هر دس نکا کرد انی که حی بحس که داسه ساز کرد بهار داند سب لصی د و حاکو با عریت حر ظلم بهان اسکار کرد هر یک هر بار باله بق و هر ار کرد</p>
<p>التمت من الله ان یجعل لی ذریه یحیی و یزکی کان داعی دایر دایر حد الحس کسی در یو یو ایشش برادرش مانکس اول عنائیم ما د کاد یو مادر شید نو ایجه تم کساد ما را نکس که حوا و ایشر دستک یوم در حرم مکش این اهو محرم مانیم دل سکسه و سادشید</p>	<p>حوسر یو نهایی یو سجد محس ویر مانکش دو صدن نکس دنا نکت یو یو یو ال عما محس ما را مکس دوا به نیم اس ملاه اول یو یو باحی ما طعلها محس اول محرم حرم کویا محس اول با یی سکسه دلهما محس</p>

کمره طلبی که در کتاب مصر
 در کمره مرید اندک سر
 در کمره کسبه لب لبه پندش
 در کمره سر بر سر و او بر در حجت
 در کمره چو ناز جوانان هاسمی
 در کمره صیوه و کوکله نسیم
 در کمره دکان خوشه و مرغ و مرغ
 در کمره چای و نان و نان و نان
 در کمره بر سر و سر و سر و سر
 در کمره حال و حال و حال و حال
 در کمره برای مام و مام و مام

در کوه سدر بوسه دادند و بحد
از صبح تا ظهر در این عرصه
سر پریش بودند و کس تمرد
و برعلیه کسان او کسه نماند
کردند و سواران و دوشداران
سرل خواجه حال حوائث کسه
هستادند تا نشان همه بر حوائث
پس نشناکند صف بد صف
دو ماه اعدان و اطهار و مرد
حس در محوئی و از ناله و حال
و حتمه و شرحم سازم سال

مریڈا فیکری

و لا در شش ماه که از سال سال
و آنکه سمر کیدی می بخورم بر جگر
در شش ماهی معلوم کرد باشد و رو
را اهلل که بهر صای را حلیل
اینکه با من چند حال و فرقی را حال
از این که هر روز سرد و طبع

سال سهند سال هر چهل سال
 بود سر بر نفس اربع سال سال
 حوید و آکی و در بیست و سال
 بود اگر و اصغر و سال سال
 کس بود و نور و سال سال سال
 بود و بیت طشت و سال سال سال

۱۰ مهرش از لشکر جو مایه ۱۰
 هزار و پصد و پنجاه و دم و دیش
 و بر و ححر و تمیز و سر و هر و
 صاده ناس عریان در اما و نمود
 و نور و بر و رسا و ساس
 چنانکه در و جمال و ناک و کس
 و اسس و برای و دل و دست
 و در و کوس و حال و عرو و
 کلوی چال و نکر و عرب و دامن و
 و دست و کوف و سامی و مسل و
 و نسکا و صا و ناک و نکر و
 و صوب و سیل و واد و طایفه و
 و حال و دیش و سر و عابد و
 و حال و دیش و سر و عابد و

دند - خوش برادر - و شوش	عمرد - زعم و کل المجر - کل
کاشی - زار فافله سالار بهکشا	شدا، کاشان و ماند نو داس فادلم
من بکن نکام اند و هم هرا	بکن کجا و انهم انا، و - کاشا
ادب سپاه کومر و در بش راه سام	وین هم هان شرم و شرمی - سام
مسی بقیه و میو رن و حوا و بکن	حراشک و اه مال مراد و ده دالم
ملی بکر و بیله و لی و یح سرمان	دسی دتند چسه باو، دالم
مد و قف طهر جیر باای امام	ارحو بکر سوک و بکه اربا فله
مان کرد و کمر بهنادی و اربا	همو باند و مانده و حقه منادلم
اربا کاشا هرا سده، اسکمان کد	کاشا بکاشا نکند اس و اربا
حاکمی بکاشا کوس و ت اربا	مر بکاشا و اربا و اربا

مریشتن دگر

دگر بکاشا حرا و سار و سار	او مان حق و اوس و هرا
ادب بکاشا و روح و سار و سار	لشکر و اربا و اربا و اربا
ان را کاشا و کاشا و سار و سار	نار و کاشا و سار و سار
دسب و اربا و کاشا و سار و سار	نار و کاشا و سار و سار
سار و کاشا و سار و سار	نار و کاشا و سار و سار
و سار و کاشا و سار و سار	نار و کاشا و سار و سار
نار و کاشا و سار و سار	نار و کاشا و سار و سار

<p> هریم ارادم و حام کمره مو د کرچه ده و امراست خان دادن تو صد چاله عرمانش بحال باله معصوم مهر یک پسر آه از معصوم دشت کمره ملا صبح و شام سرعم و سپرد رو دشت بیاورد در پند نکه سدا رحم بر دم اشکبار خاک ای اندر راه ان سان جهان </p>	<p> هر چس او برده سندان کد شب اور جاد و خامان اشاکد شب بعل اسنان او بر عدوان کد شب نار و ج ماه و دره کیوان کد شب بر و صد نو سده چهاران کد شب روح سا اوجا اثنان کد شب در او اسر جان در پند کد شب سدا اسکنش ارم و تمام کد شب شاخه مانند کمره بر سوان کد </p>
<p>هر پند ری نکر</p>	
<p> نکه ادر پندین کمره داشی نکه کسکار کد ری داسی در نام دین ده ملک مراد داسی سب ساه ماد ساه نکه ادر دهم عیاد نکه شایق شایق نکه کد دهم عیاد نکه شایق شایق </p>	<p> نکه ادر پندین کمره داشی نکه کسکار کد ری داسی در نام دین ده ملک مراد داسی سب ساه ماد ساه نکه ادر دهم عیاد نکه شایق شایق نکه کد دهم عیاد نکه شایق شایق </p>

ان سرزمین مال که خرم ملک بود	باری چه طلبها که دایم پادشاه
سرایان ملک که بر دی بوسه فاطمه	کاشی که بر کعبه حج و کعبه بران که بر
سایه برای نام بونا و رسول	از هر چه هست مانده هستی توانگر بر
مرتضی نکر	
اچیز بر سلطان مطلوبان که بر	کی سحر اسفند او طوفان که بر
نوح بکلو فان هر ارد سال بد	کارا و لر بوج و افعان که بر
رجین اوصح با عصر سال	هر دم از عدد و ان دو طرفان که بر
نار و خیم پیرم با سد و صم	نسدان خاں حها ار چاکر که بر
اچیز او کرکان سام و کوفه بد	کی حساه مصر و کعبه که بر
مکرط است ازین سر جیحی بود	کی طمت ای طلبها بران که بر
کرنشند سد نصر اربع و هر	کی به ایوان عم از کرنا که بر
کر بند را نکست انکسر بر	کی بر دیوان و سلطانان که بر
در بار او که شد بر محسنی	کی بختش بر چو فادان که بر
که نه سد و جنس که هفتاد و نه	کی هر هفتاد و دوش یا را که بر
سد اگر بدان سحر سبک	چو کی بران لک و ددان که بر
دو عا سودا شاه کر بلا	چو هر صومعه و بران که بر
هر رخ دین بهر قتل شاه دین	ان دین نکست و اس از جان که بر
من چو کیم اه هفتاد و دو و نه	بر کلو نش چو بران که بر

باو غم و غم می مستی عرب اگر میسر رسد البداد و جدائی	سنگریز و کوه می رودم و کد کسند کاهل و کد در این مریخ کسند
از کوه و درختان و دریا و دریا	از کوه و درختان و دریا و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	دلو و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا
به راه و دریا و کوه و دریا	به راه و دریا و کوه و دریا

<p>کوی فرامان شهر مجموع افرین و اسکسکه آنکه بد و مشن بد و بد اند و الحاح عمر و محو زمان مستح او که بلا نه سرع رم و پیش حاله حاکم بها کدای بداهه سال دست</p>	<p>از بلو چنبل او حیرت داسی چند حاکمها نویسد بد و بد داسی چند او در سر مال و بد داسی چند بهادر از محصور داسی چند هر و در شب و داسی چند</p>
مرتبه دیگر	
<p>بی دم امتان که امام ام کشند حواسد هل اتی و غیاث کشند ام کشند که در مال و احب ناح دان ادم در بیع که او بیع سید ربع و آخر کرسه لث شه به راه سیر و اکماله که در کایان مصر به ادب اکماله که در ویر کادرا بهمدادس مهاجر اصداد و حیر دریم و اندر و من که از حمله راه باد که بر و بران و و طعل صغیر که نسیم که بر و بران و و طعل که ناسیم عمل که بر و بران و و طعل که ناسیم عمل</p>	<p>ما کرد خرم صد و در جز کشند حواسد و الصی قنم او ستم کشند حاکمها کشند و جدا و بدیم کشند بل شاه محسنم دسناه و سیم کشند ما حتم بریم هم میاید و دیم کشند در کو و و و سفتن هم و و هم کشند مسی و بریم و بریم و سیم کشند بخرم و سیم و دلا و دیم کشند ناسو و بریم و بریم و سیم کشند بر و بریم و سیم و دلا و دیم کشند در کو و کو و بریم و بریم کشند ما بر و بریم و دلا و دیم کشند</p>

مرغان هوا و ماهیان دریا از پای کمان سه لبتا معین رسیده و بدج من که شد و صد ایستاده و اسلیم از عین ساکل سل دوسان این درگاه	گویند که دینی از عین است نیای و بی نیای و معین است امروز همگام و دایع و اسین اسل امروز از حق سبکی هین است امروز یاد من این بهر فکین است امروز
نوحه ی دیگر	
افسوس و حور و ستم ستمگر بر ستمی کیست او حوری دین سراب هر دیو و دود و دشت بد کس و عدوان هر اصفهان نگد ست اولاد علی پسر دین	کاماده سه سه حکمران نگد ست کلوی سه نیکد ست فرید بهر ایستادی کویر نه ماند محاسن نه اکثر اصر دل موج را حصار بی دین
نودند ساراج حقا کوئی و شایه طهران صییرین هر ریاضه مرغان در حال سوزان بشر نورین او که دایم بر اسه حصار دانه نسیم حاکمیت بر این دایره سحر	حلال تالاح و دین و مرغان برین نه لاس نه سحر دین بر این حاکمیت حورین مرغان کافر نیکد ست و طلم نکافر نیویں و رود تا نو فایں بد سحر
نوحه ی دیگر از بهر علی ناخدا سکیم حور و نور و ملک و دایع و ناسکیم	
پندار من از کوب حد اخطا حد حافظ	دین و نور و حد اخطا حد

ماهر کماه و حرم هر سر مر	وله	باری ساه و استل دامن امن
امرو بر بندم جو دست و دامن	وله	کسای سر را کار و دامن امن
هر شعله که از غم خشن کرد نامت	وله	خان داد و دینوار را و اسان آ
تا سر ج و د و در حسن و کار می	وله	خدا را دور که دیدها گران آ
ما هر دین که ما سب می دارم	وله	سر و سر سال شود حق دارم
له و فله اسل و حرم در نادر	وله	والله که ما میس حسنی دارم
بارت منیطه و و و و و رسول	وله	بارت منیطه علی و و و و رسول
کاس با مولیان ملخ همه چو موی	وله	بارت به دستگاه سلیمان کس رسول
سمی که دشمنی هم شد او بجهان	وله	بها دحام حام و نسکی بدهان
نکران و روی پنج سام مدسوع	وله	نکوش هوش هر الصات لسه
هر و رمی که ناله سال سود	وله	ناله کو اکر که بود ناله سود
کمال الصیر لای و حرم و بشر	وله	مسعود مسیحان اهل لاله سود
دفعی غلنا احسان صبر در هر کشته شکایت از ناله نو		
ای شتر با طر بمسور		ما ییم و حاندان سید و
ایل فوج در وضعیقه مردم		دل مسیدیم خواهر مصطر
در ساه و عام نه علمدار		رجای به محب و اح اسر
از سب سپاه که فیه و سام		هه ساد و دوس فاده بدر که
خواهند که اسب کینه تارند		سویکیر راده نیمه شتر

ان شاه که حامی شاهی در پشتش	وله	هم مهر سوت ز شرف بر بسند
کر داس سعاد و د سعاد تو		اوشی هر کرد سزا نکند
ان شاه پیدانکه در هر جسر کند	وله	سرحاله هلال مرآت عراف کند
حامی سر کوی داد و سر داس خود		سرازل و دشمن و دشمن و جور رسد
بارب می ماه و شکل هادی سئل	وله	وان فاند توکل و ما و دایر فل
کی در هر دم و شکل و صفات و صفات		وانکه حرم محترم معتد ای کل
یا اثر مخلوق است در و هم بر حسن	وله	یا اثر بر بار باز و دینگر حسین
کاس با نول صفت حاکمی مول کی		بارب می اگر و هم اصغر حسن
ساهی که از سلاله یی السلیل بود	وله	ساهی که دایمان حلیل حلیل بود
در شام که در سلاله یی السلیل		او به یاران و ان حسن السلیل بود
خود را و دلم سرحاله اعداد و ش	وله	تقدیر حسن علی و روح و دینش می
اود سس و دویما بر هر یک ری		ان و دینش ان ملک و دینش
او را خرام دو چشم اسکار	وله	مانگر بر حسین لیل و دینها
نوح ملک طوبان سالم کرد اگر		دانتا بیت ان بر ام و دینها
ماه سرحاله و دینها دینس	وله	اد ام بحر حسن بر سس
دینار در دینش و دینس و دینس		ناهت سرحاله خدا دینس
بارب دای السلیل حلاله حسن	وله	وان حرم سرحاله دینس
کر لطیف دینس دایال سوا		در کرب دایال سوا

<p> دارا در هر از هم مگر کسم مونس و یاور هر ماواه رسیده کی ای مسر با کسم که اساده باد در سویر بر در سویر در دست و سر دست هر مگر دستام جان مستور کردیده نه هر چو شاد سویر می کشاکش بر سر لرزید اسد بج احص به کرد کاری سب او </p>	<p> ورت ریح و سرد و او وایار سدهم مانور او هر مد او هر مد سید و ده هر هر چو سدی ملکاه ما با عدت در که در چو شاه از هر روی کل هو اسل رد در ده تبهت مرد شاه دیان مرده هر مرد از آن هر و صر عام در مونس ده انق کلاه </p>
<p> دی صدر بر در کاه رس عینه کی و در بر ای ساه نور کواد و صد چالش در بر هر ای صاسع و القار هر در بوم می و تار هر </p>	<p> کف ای نه داسد او ای حقه ساله نار نالای در هر داس ی سالی و کبر ساد و در کبر ساد و ساد در کوهر و در و تمام </p>

<p>نه که بود ز دوس و دانی مساوی به نام حکام و قاضی مردم و پادشاه رسیده به دربار پادشاه و پادشاه رسیده که در میان پادشاه و پادشاه به شدت در میان پادشاه و پادشاه سلطان و پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه</p>	<p>در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه که در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه</p>
<p>در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه که در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه</p>	<p>در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه که در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه</p>

در میان پادشاه و پادشاه و پادشاه

<p> مادی نشین اود فانی ماسم دجور، چولاله سراپای پیکو فاسم بحای دخت، عروسی کهن بر فاسم دجوب تیرو سناں ماح افسر فاسم دکنه کسته لکدر کوب پیکو فاسم دکن مول سناں سنا سر فاسم کسید جحر جود را بحر فاسم کهری فاسم و که سر را در فاسم دور و دور و دور و دور فاسم علام حلقه نوی ایام روز فاسم </p>	<p> بیاع و بیع سس حم بدسر فاسم سس که سسه نکارب و بر خلق فاسم سس ریحمة نافو صحت دامادش سس عهر شهادت دهر سسه کس سس مانه نصحتش بر سر سس سس حوا هشتاد و مینا تحفه حور سس نادرس دسکا و عمار کس نکو عمار فاسم و عس سال سال در و در و در و در و در و در در استان حسین حاکی و سر جاسر </p>
<p> حو که های بهان اسکار و بیلم شاعش و ساط اسوار و بیلم سرائی و سنا و ادرا و بیلم طینا سمت عین و سنا و بیلم یک سپهر و سینه شس و سنا و بیلم تنس و دور و سنا و سنا و بیلم نمکد حال و سنا و سنا و بیلم </p>	<p> نسبه کویش لیل و بهار می بیلم سرائی و سنا و سنا و بیلم دکر و سنا و سنا و سنا و بیلم سنا و سنا و سنا و سنا و بیلم سنا و سنا و سنا و سنا و بیلم سنا و سنا و سنا و سنا و بیلم سنا و سنا و سنا و سنا و بیلم </p>

کرم بنام که ما را داد خدا
که با طهر کلام که در سیم
بواسطه من که در ساد و ستم
بیا در هر که حیات در هر که نام
و ان بنام و ان بنام که در هر که
بنا سال حسبت نفس من در ساد
بواسطه که در ساد و ستم
ایان در هر که که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد

کرم که در ساد و ستم
که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد
بواسطه که در ساد و ستم
ایان در هر که که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد

و ان بنام که در ساد و ستم
که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد
بواسطه که در ساد و ستم
ایان در هر که که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد

و ان بنام که در ساد و ستم
که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد
بواسطه که در ساد و ستم
ایان در هر که که در ساد و ستم
بنا سال حسبت نفس من در ساد

مرتب می شود و همیشه عطا شود ای کای و قنای مناسبت در این

که خاندان کم اورل صاکیای حسن	منازه در سرش روز اهورا
مر سو اکم ادعای بدوای حسن	سعد سر هم از آینه بوی خوش
کم حرماد شهندان در این حسن	روید و پسته مراد و یتم حرم
که در سرش بوی سیکورای حسین	همه که در این قنیت سر پو
کوششش رسد از سرش احسن	روید از اعظم و خوش آه قنیت
تمامش و در آن خاک کولای حسین	روید با مشربای رسته رمان
در این بدو شکافه اش احسن	کسم آه منده در سر و محکو
دریم مرهم اشکی در حرمهای حسین	سالمه کوی سر و کمره ست در
که او و عالمه کشتی خاندای حسین	رای تاره حرمای و تری کویم
صالح نه به ستقای باو فای حسین	و اندک ستام بطور ان
صلا ویم تمام بارای حسین	ند و بان عروش و حرم ساسن
یمن و لای علی باشد بکار حسین	سعاد و حرمها کطلک کی آکی

مرتب می شود و همیشه عطا شود ای کای و قنای مناسبت در این

سرا ویم ده کمره رفا کرم	سالمه کوی سر و کمره ست در
دلش بکوه سر کوی سهر کرم	رای تاره حرمای و تری کویم
وای فراست سیاه سرا کرم	سعاد و حرمها کطلک کی آکی
دو چشمه کوی و چمن و کرم	ند و بان عروش و حرم ساسن

<p>ند رود و در نوید کی من بلم بد و در بل نو و تم زکریه نو بد و در بل نو و تم زکریه نو بد و در بل نو و تم زکریه نو بد و در بل نو و تم زکریه نو</p>	<p>همه همان در نا که مردم جو سو همه پست و هم کسرام سکته هو و ش و هو من بد و اس و با و نه صوا و طای او کد و</p>
<p>در سبای حضرت شیخ الاسلام علی بن ابی طالب</p>	
<p>حکایت است عالم حکایت مسلم و عصه اس سو یکمی اگر ره رار یکیش بلع حد نو و اس تم و بد و دلاسم و بحر او حکم سال مال چو کس کو نه تم مسلم اس عیال ولی چه سو که ان کو میان عهد حد داد دلان عربی کس دین دایم صعب او می هر اتر یل حو ساه بد است پناهین داد علی الصباح دهر کو سه و صیغ سو حلا جو شر حد ا رو نه حد نصر به و دشمنی کو عین و دنیا هر ارباب حق بر باد اس دنیا</p>	<p>منا و حالت کس هو حالت مسلم سو و عصه علال او هلاک مسلم حق کس چه یکه او است عیال مسلم بران دو طفل شهید و هلاک مسلم دما صی نام موید طاعت مسلم دو باره عهد شکست مسلم که کس یکه در اسهر مصر مسلم عمارت شد متفرق طاعت مسلم که نه در دستادی عهد مسلم در آمدند عمل و عباد مسلم شد بد حمله کو بران مصر لیت مسلم کس یکه در عیال قراب مسلم که کس یکه در عیال بلع مسلم</p>

مربطه فی دوسر

ای شاه، چو اندامی ست بسوم	فرمان کرد سرش اندام بسوم
بست سر بر دامن خود داد نهو	فرمان خلق حلقه بر دامن تو
تن بامال بر سر سنان ساز کن	فرمان مادره مادره را سکر سوم
فرمان حوائی ای بس بدست و امسا	فرمان ماه و ده و پنج انود بسوم
لیکن هزار هفتصد پنجاه و جم بس	فرمان دهمای بر دست بسوم
بر سحر و جحر و جحر و جحر و جحر	فرمان صلی و دهمی را در کفر بسوم
تو ساهل ده اکثره مراده از جحر	فرمان لشکر اکثره نام بر بسوم
اکوای سر برین فاسم داماد نام ده	فرمان حشم بر سر بخون بسوم
کو مسلم عه دل و ده و طعنان کن	فرمان لشکر بسوم نام بر بسوم
حاکم سها کلامی بداند اسان بس	فرمان با ای بس نام بر بسوم
در دشتهاست ناستا محمد و ابوالهیر و اسرار و جحر و جحر و جحر و جحر	
ملک نهاد بود امردل مسلم	فرمان نادر و اسرار و جحر و جحر
ملک دیکو دل مطلوب نیست نرسا	فرمان کیه و نرسا کیه و نرسا
ملک و دیو و دیو و دیو و دیو و دیو	فرمان دیو و دیو و دیو و دیو
به هر دو سوی صفا و تمیست	فرمان کیه و نرسا کیه و نرسا
در سحر و دهمی و دهمی و دهمی	فرمان دیو و دیو و دیو و دیو
که دهمی و دهمی و دهمی و دهمی	فرمان دیو و دیو و دیو و دیو

ترجید و برول سدا و حلقی حیثا
نمده سه سامر اعلام نامه مکرر
قد بر جو سر دان و حسن فیضی نال
شجاع و صفا شکی مصمم در صفت
چود بد نشکی جواهر فرادر نوس
رأس عطف و خطا است سو عود
سد جمیت رکوتیر و سیما
بد سر سدل بیولها هر دو بد
خود بد سا علی نادر در عزم سفر
سار از عدلیس و آود و از سر
ساله مای علی دمار و اسرافاد
روماه و دست نکر در چرم ماهور
ساکب و عینا سر سطراب
سناه کوفه سام از عین و کسان
نکرد و اهر ان کرب و فلت تر
خطاب کرد مکرر کدر ماوله
چگونیم ال حسد بر کرب و اب
حکرم اه و کس حل او کس حسد

مخس خلق و حلقی حیثا مای
بر میله سدریس بود بر و دستاکی
مکو که ارید کرد و د بخش مانان تر
رو بر مهر که همد و تر چند صعدا
نخوس کس که عتاس بر دس چوس
سد برادران خاواروب مه طور
چندر و های نوای سواد بهد بد
در ر سع و برای قناد سکر
ولم سفر بقرا حور و بسطر
بدس سلاه سواد شران
که حاتم مدایم مدای حور و
کولستند و سکن بحال نکه
واب از عین سر اس سدی که
سدن حمله کورای یو و برادر
کرمات از ان جان صد و آید
سومن اب که من اید سه اذ که
وفاد کر که صوالی راد می هفت
که کمر حمر کس ماد و مهر او بعد

[illegible]

<p>مطلب می که اسکارا امدام سر این ماری که دران معدای علی حاکی سباحان یوزری هزار</p>	<p>متر دکن او سوم که سکی او او جو لعل او سید غسل و وضو خادان و راه بو هست از بر می</p>
<p>در کشته آن نامه شاه طائی کرلا مادر دست ملا کوم سحر ناکه میرانشو مد سمر کام کما - راس های اد اری - در ارید الجوب ادا - ریکش باروی د - ان با جسم بر بار و داده که دلا در روض کبر سحر سوز رات کمالی تنادر سحر در دغاد ماه بحمل و سپاه دید نکو نا کوری حال لیا رت دکنر فاسم یار مرسا در لیس او تر و حیرت هو سلطان الرحای اهرس</p>	<p>او حسن می کنو و راس و علی انکه در - سر راه س مراد کام ماحوی دور با - ادا هرگز و سر سحر شتر لب اندول و مار و سحر نود سه بل که ادا کر بلا مد سر سحر سر لیل اصیافت اس اس سحر ماند بل که هر جا اس جود تد دران نااه شو ملکاه سر جوار اصغرین و مهد جا کرد حو ماه و حیرت بد در ایا و ناره سحر با مس ادا کاه در و سحر</p>

نکلف نامسل حال سب حالت	سین سهاوسلدارین بحال
نک طرف صد حال سفل و کس	سین اوکند هفاد و دوس
نک طرف معوب دشت کربلا	گشته سربا ناچوانود اسر بلا
صحیح و ساشا رحم هم زد	نوحه کرجون روح راه لار دد
هر یک راه لویه در حرم	داد سربا دینیم دو دو کمر
مادر فاسم دیکسوا سر د	کرد ادیم مهر و دین بر سر د
داد اصغر بر یکسودن باب	کریم بر چو اس دکر جواب
آن کل دور سینه سدا س	وین میزده سربا سدا س
سربو سدا سربا محمد و جواب	ه سربا ه سربا محمد و جواب
در دهم سربا دین قد سربا د	ماسر بر گشت از غم را د
سدر فاسم دد افعان سربو	حسن واسر و حسن طر و حسن
کعبه او ان پاکیزه حمام دینیم	ای ریح از بو حرام دینیم
ای دینیم اد اکبر و راه معمر	فاسم دد ساس سون و حنجره
حمله دینیم باغ هوایی کل سدا	مدر حین و فدیو سربو سدا
سربو سدا سربا دینیم دینیم	کار و دینیم دینیم دینیم
دینیم دینیم دینیم دینیم	دینیم دینیم دینیم دینیم
ادیم دینیم دینیم دینیم	حافظ دینیم دینیم دینیم
اکدین دینیم دینیم دینیم	ارستم دینیم دینیم دینیم

شمر که سوس کلام چنان گذار
 بیستانی غیر از اسب
 یا کنی سعت نه اثنی بود
 نس جو سر کرد کار ارد و لعفا
 شد دریم حله اش کار می
 اسمان از بیم رخس در مصفا
 هر طرف کرد ندان قوم ترم
 است یرو اسراف و احمک
 اسکه سد در کار کار دار
 با هر از دم و جسم چال لیا
 شد بران واسطه اب نورا
 از هر وین باله حق و ملا
 حسن جو رسید و مندر کون
 را از حواصها و رسم نه تنها
 که رسم هه که کردی نگاه
 که حکم حال حال روح پاک
 اسکه آمد بر سر من سمه سرود
 سمر یای می که و حیرت

قصه کو نه کنی مکن بر جو درار
 نه حوائی حوسان و یون کین
 مانده تنع اسر سس خواهم بود
 کس از کوئی و سامی نه هر اس
 چو اسد لرا از هیچ چار می
 تا اند قدیم تھی کرد ید ناد
 میران حشمت اسر نادان سو
 کرد پز و اسر اسر ترم مسان
 ویر یکایو دست و نایین شد رکار
 شد طپان از پس دین و کج
 در تلاطم سر سر هجی حباب
 شد عیان سو سو وار بر ملا
 اسر اسکی دمن سد سکون
 مکمل کردی می میں که ترسنا
 که سعت کس بهادر ملکاه
 سر بهادر سکی و رگ خاک
 اندر پهلوشد سمن سرود
 آمد و رسد اسر سست

دہ ہر ہر سو کوشش سر شرم کو سوا	حاصل الہ عام را فحشا
ہر صد فوائد در و باب کو ہر	در ہماں میں ہر تار ہر مہم
ہر سوالہ را حوالے نا تو اب	کہ خطا کارم میں اوراہ صواب
ہر ہر ہر ہر "فی سہل	اس باب و در حلہ و حشو و سل
دل کام دل کام دل کام	در دہ سران میں اور خطا
سہ کام سہ کام سہ کام	و زبان و کو دکام در حتام
سر سر سر ہر ہر کامی سد لب	لعلکاب سیر جو ارم بکطرف
کاوازا کاوازا بکرد منع اب	و ادم و عام در اس در حوا
کر مسلمانہ کاوازا بیستم	میں مکر سبط پیتر ہستم
بہر اے اے اے اے اے اے اے	حد در اس افتاب سعلہ نا
در ہماں کو دل سٹھا ہر ہر	کس نکرد افرقہ نے نام ہر
حال مال اور عترت حیرانسا	کس ای نا مالہ مردم اور حما
یکس ہر ہر ہر ہر ہر ہر	سکسم کو دید وے یا دار دنا
حوا حوا حوا حوا حوا حوا	چو دھندام در و وری ہسا
ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر	میکم ای نا کسان بد فعال
سو ر کستان در و وری ہر ہر	در دھندم مار و م او اسد نا
او و و و و و و و و و و	در دھندم نا ناں مشقت عبال
سو اھتسار ہر ہر ہر ہر ہر	نہ کہ گفت او اسکلام سو و نا

فانیم را داده بهر سبب
 چو شد من را دستگیر و دهون
 گفت روزی بعد و وقت عار
 ایلم ده که حصوع و اسهوع
 دهرم و دیکان سه ربع
 اگر داریون سه اسهوع
 نامل "دس و سیم پراب
 دره های شیران ریخ - ظم
 کای حقای لاوال و لول
 بر و خد بود سیم
 شکر محمد کرای کرده و لول
 کاشوردم و مران جان
 رت حج آت ای کریم کریم
 کارش حسرت را بر جلیل
 لاهع و خالق لعل و لول
 کای مرغان تن بر لول و لول
 مد فکس سر در و لول
 لوی عالم را ماهی با ماه

هفت باشد چو سکان پسان
 گفت سماء الله را جوع
 خلق با خالق کند را در داد
 محمد شکاری کم بعد از کوع
 روز دو کانه جان سمار و لول
 پس خالیز بهاد او عجم و لول
 کرد دل او غیر جان و لول
 دیر چهره که نامل سلیم
 نارا بکدی که دم در لول
 سرمان بهمان ران و لول
 کر کویب مد شرس با لول
 کریمی و لول سران و لول
 کی شام و اسطاد و لول
 کای " که کوی جلیل
 نادر را در ده بهان و لول
 سرین سمن داه و لول
 کان در لول و لول
 کی شفاعت بر سمن و لول

مع اسرار را بے اسرو
 کعب هست ایچو الماس کون
 حوں کم د راس ارجوں سرب
 کعب بودہ این کلو ولعل لب
 مع فولاد باس افس دے
 پند پرم ای سمکوار سم
 ارجل ای بھاسرم و حسا
 ادوا و سرب می ارد ستم
 دانکہ درت سوحت نام از
 وقت لنت سید امد این دوا
 کو حبیب کر مرث ارجرب
 کعب سرد مع دھوا ۶۰
 شمس اکریا سرب یر ملک مل
 کعبت امام دیکہ ارماد
 دستایم رائہ دسویکد
 اندام با سنا داند سرکساد
 کعب معر دیکر ارجرب
 کعب کشا سید مسان خوش

سرد ہما پد دوار سرب کلو
 چر کلو ی سسرات دسہ سٹوں
 می نیکو حھر ص حھرت
 نوسہ کا حد و بام دور سرب
 سرم داسر ادستی وارو لے
 معکشتی صید حرم واد حرم
 ویر سرب رمادرم بھرا لہ
 دسرا سرب می لشمہ ام
 سورت نامہ ام ارد عطس
 کو صید حرم سرب صفا ادا
 دد لہ ۶۰ ان کہ کعب سرب
 اتی سرب ارم اب و کعب
 اکریا سرب دیکہ ارجرب
 و سنا داند دسویکد
 اندام با سنا داند سرکساد
 کعب معر دیکر ارجرب
 کعب کشا سید مسان خوش

کو بر ل، رسیده باحد
 کوه را در تن سانی خاکدا
 خوری اسیرین دل خوش
 رفته در دو چو سو سو
 را سی او پھر برادران طار
 سحر می م پھر هم بر در و شای
 ملک سزاله را از سحر
 در این ملک سر دید
 از این و عسرو دلا
 کس نه اند را الا
 پریم اسرتا را د آکھ
 از آن کس بن و فرشت
 دست به اسرا را بر دنا
 که به معار ملذ و س
 عا را در دھرا
 سحر سحر از اسرا
 به به به به به مال کس
 در طان در راه سو فاخته

ناچه ن او در وطن را بر سر
 لاکه، المطان و سب کمر ملا
 یا خوری داری بودن دوا
 یا خوری مادی و بی دید
 ما را می و اهرج خا کشار
 یا شھر سحر مری ناوان
 در حال علمه ای به
 در این ملک آت سی اند مال
 م ر کس ری و شھر
 در رده و سیم پایال
 اس سال ما را
 از ما در دین و موله
 در دین و دین
 در دین و دین
 از این و عسرو دلا
 و یک اند و اسرا
 در دین و دین
 دایر این و تن و حسن و علو

در چرخه الیو باشد در چرخ	از بند احاک کی طلب کنی کرس
داده بر سر منجیحی الی و کز لایمندی کو سینه نامی را فاطمه و کمال	داده بر سر منجیحی الی و کز لایمندی کو سینه نامی را فاطمه و کمال
کر عواصی عقیلی بدارشو	انداز عامل دمی مسیاسرو
بسیار داه منی چون راه چخا	در چرخه کویون نکر رازینما
شرف و سبب نااله کنی چو نه بودا	بهر مطلوبان دست بندوا
نور سده انداز سینه سمعین	ایمان سینه ماء معر
مرا در جسمه در حبه سینه	از دلم بادش چشمه حواسد
سرا سینه ان نیکو المودار کم	هر بار، بواهم بر راه انکم
نار کویم امر هر اسرار سبکی	انچه رسیده اسرار اندک
رعینا رکرا اناسو شریس	سردلی، اوه مالودا انیسین
بیمه ی راهیگر ماهی بحر طبره	در عرصه هم سکت، مال و
سند سوام، رای، فاطمه	ارسله عود و تیر و تیر و
حد هر اراں المود و کز	سرخا ارا اوه عم بداد کرد
و اعسما کز دران دستا حیران	از عمارت اوه دست ان و کس
نزد بهار ارا و من سر به بار	فاطمه اسر سینه ان دتبه بار
نار، مار، ارا و من هم، مار	دندریون موسان دسره ارا
ارینه کز داکسته اریون مال	کمه سزید، حال حال نو
اسر سلیمان نو باقیه رسنا	کومین ای همد کند نادصنا

[illegible]

[illegible]

وی شومند نهاد کادرم
سید شهنی داد در کادرم
رسم عمارت میانه و اسکوت
و مربع و س و حقه با سار
خواهران و رحتران سکس
مکس و چهار س و بیضا
و سار و سار و سار و سار
و سار و سار و سار و سار

[illegible]

سرسم ما، لما در لاله کلاکو
 دما به کانه های مایع هیات
 شکست غلظت در حوض و این سر
 زینت و سر عم افراشته افان
 در تمام مات و سواد که در حوض
 دانه کشتن این سر کشتن سر
 در حوض کشتن این سر کشتن سر
 در حوض کشتن این سر کشتن سر
 در حوض کشتن این سر کشتن سر

نحای چهره شاهدش سلیمان وار
 بودند بر روی ستوا و عطر بر سر
 نوا نکرده بهر جانی نکند بطور
 بداشت خوش کند پادشاه انام عهد
 بدست شاه که بهش خوش است
 سدید در پرتو نشان مصطفی احوال
 که باز از کرم اسعد را سوختن
 در این کماله نوریدان وفا کسان
 که با کد اطرش هر چه عالم را ب
 دانه را با صفت لا عرفه عید شد
 در پرتو نورش در چو خلوت کردید
 چو گشت هر حالش در مکان احسان
 روانست که بخواه سرور بر سر
 رسد و دید چو احوال را جامع
 بر آن کرد که اس که به بهر نام کس
 حوائج او را برسان یکی با و معا
 مسلط مع حاکمه سید کوب
 همان حال که حدش بر سر رسید و

کسود و سرور دال بر من و سار
 نسکس نامد کسی بهر سحر
 بی نقص بر من امام حر و سرور
 محکم حاتم بر من شکر طم بر من
 بهر جم پال سلیمان بر جم اهر من
 مؤثر روی بد نگاه اسرد معال
 بحال مرقه دلان ای کیم رخ و محس
 در بد حب که با خوش دوا مان
 بدید کس حوائج بر ج نکند معا
 در طم و نه چو نه ندر است
 در شرم ماه و حسن اصاب پر کرد بد
 فصاحتش شد صد حله شور با ص
 حوائجش بر امان سانی کوب
 که داده اند رکعت حصار طاعت
 حور و شعلعل و اصطل و و حرجست
 که ای امام امم معر دین و سرور
 شمع و نور حوائج امان حصار
 و شرم و بهر اندیشه اسرار بود

که مکران باو داد اسل حادی بود	کجو که سرش را در جهار و عاری بود
مکر به عمل لجمی لسان از مداس	مکر حسن بر تفاوتش و سوسن داس
و پنج کفه حسن ازین آتش	مکر برسد کوی و سار و سار
فاده نام عریان در اها ، موی	چپه سماع بر اها کس و اها و
دو حاد و فرشتش الصیر کردید	نیز که اهل دغه الن است در بد
پس گوشتش باه بار این کتک	فاده بود نام الان امام کسار
را اهل نادیه حسیکه بخا اعی حسن	راست که در دست کربلا می حسن
دل سمد بهر باله جاره ذکر می	ار و میت بر عقیقه نو دسان
روا شد بد و و مراد و اصر عوا	دل امر بهاد سب ان کوه نارسا
چهره فلکاه که بهو فتو و شرعنا	امکار راه و سمد در نوا ماه
فتاد نام صد سال از پیش	و فلکاه که نص میها و اعی
نناذ مسد و لوانا به بر رست	حرف فلکاه که نکست کسر بدیر
رجا و دو صد و جو سده است	حرف فلکاه که از حون ملو فر
حسا کو د بخو دست ناو کت	حرف فلکاه که دو حله اماعرب
پس مارید بهر دست که تو اهر	چهره فلکاه که از جو اکر و اصغر
دکیمه گس جوانا هاسی حاد	چهره فلکاه که فاد نام صد
فاد عرقه یحون دست یارمان	و دکل و س سر ایش کربلا
رول کو دهر این دل مکاه چها	ماسا و لغایت طوباع همان

سوخت و بسج و حمت یکی رسید از
 که تا این مرستیماهد سرخوار
 جوان از علی مع حسن اساس
 یکی دیگر بر او نیز بکوی نفس
 سوال کرد که امهر ابحا حلال
 بنامای که این تشنه جوفامنا
 و ایند که اول فصل چیر سلسل
 و داشت که آن سوخت و داو
 عجا اسل مساندی وید و تفر
 یکی دیگر معمان کر بلا ماه
 که او داده بد وای چن باد
 بر اند جد دست هم سر بر او
 در جم ناول بدن در و حمت
 دمی و لطیف قدم و حمت کس
 دو است که شاه ملک سر بر او
 حود و جالب عم سهند جو آرم
 مکند ناح و فر و برید جامه بر
 نکر که کف که هست این شهر است

کلوی مار و صد واد کی بر
 فصل و صد لیل در جهان ام
 صید ادن و در سید سید است
 که مار پاره ندر و بر و حمت
 که سدر نور جمال نو نور و
 کل بر باص که و اردست و حمت
 علی اگر و در و حمت حلیل
 بهر می رسندان که می کند و
 که شد و سلسل سر شکر جو حمت
 رسید سید بران سر بران
 چان سر و می در که و حمت
 ساده سلسل بهی چو کس بکرد
 سید مدتر بهل مکان بجای دیگر
 بنام است کس و نام و حمت
 دو و کف چو حمت و حمت
 سر ام کرد و حمت و حمت
 و سید و حمت و حمت
 سید و حمت و حمت و حمت

یک دیگر و معیار که ملا معیار
که کاش بسندم اوردند که در بند
چون معتقدند بدین ملک حایر
که احکامش هم سوخته که بشن
دین رسد ترا و رحم بشری کن
سود که کسی اهل کواچو لیکو بود
اگر حال و قیامه سال سارم
در انفس که چو دیدان امان
عم وای در هر ایوان هووس
بعل کوه نلس را رسد جو سا
دور سمع و سن شو که پور
دشکه که در امان و فرای کرد
خطا که در نگاه او و سر لعا
بصیح و سام ساسد نام و رهوا
رای و ازان بعد نام و سر شما
را هست که ان معنی ای می شو
در دین بیکو ان نسکام چو چرب
سازد دید مالای سر بختم و ان

نمود و چون با عسکری جلو خوان
 آمدند امیر اسیران سربازی را بر عرو
 سر و سینه حوشتند او را اسیران
 مراد و اکسرو مؤقی در دست در پند
 و هم جدا شد حدیثی چون یکدیگر
 داشت اما هفتی در بحر حوشتا و بود
 و حال حق و دانش ملائک اندام
 بالحقین صد چال باز و عطا
 که شد اسیران و هم امیر اسیران
 که شد ملک ملک و عسیران و
 که در دست امیر مردان
 سلام مرد ملک عسیران و
 که هفت اسیران بالحقین شد
 پی ران و اسیران و
 که ملائک ملک و عسیران
 تمام که در بحر حوشتا و
 شوهر و اسیران و
 رسول المیار او مهر عالم

سال حق نه مرا دین بسند آکروید
 حال که دست که او کرده بود
 در ایما حبس عدا و طالع هر معوار
 و در دوشه که کسند و در شریس
 در فاجعه ای که او سود و فکد
 چون دانه عسل صاف کسریس
 و دانست که آن سرگردید داور
 در این سال نه بود با هر محب
 مالت بود در مثل در راه مکتوب
 نصر مصر بد اساه مره کعبان
 در آن مکتوبانک و دین کوهر
 رما آتاسک بدین رحمت ناله
 جو با صد سال و ده الی امام شاه
 بمو امیر محسن یکانه در و سران
 کمی موکه یکدم با و سوهدم
 نه چرا هر پس که در سپهر ایغ او
 مکتوبه سرکا هلس چراغ او و حوت
 دانست که سن سال چو نه کعبا

و انیس بر حق و مال برادر بود
 و بعد با شریعت می انجامد که
 رواند که خوشتر بر حق ماطو
 بر اعیان جهان است که دیو
 و سکه جادو عاقلتر معجز است
 فصاحتش بر طوطی مدلسر کردید
 رواند که او حکم را می رسد
 عود اندک را در شهر مصطفی
 اجماع باطل خود را لغو کرد
 بی ادب سلطان دین مستقیم
 پیران را که شهر بدندان بود
 سر در حدی که تیر کشیدند
 رواند که معجز او است
 که بیام خود و کوی و شهر
 که در دکان راه تا صلیح احاطا
 که آن گروه دعا بدست از کس
 مرده است شمع نا اشتهان
 که بزرگ که اندک را بریدند

و سبک که در میان چو خواب و چو بیدار
 بدوستان محبان خود امانت کرد
 امیر کلانتر معصوم صاد
 و ساند بر بوجو درل مسافر معرب
 بحاضری عام بود که شاسق هر
 شاس بر بوجو رسد مسرور کردید
 حریفید با فرار و بدید
 عدل پناه و شوهر را و جوام سنا
 عقل صبر سپرد و دست کسر
 باس نهانه شوکت معظم شد
 عوار که بر دین او بریدند رود
 و کس میزد دلیر اسدند
 فامری بخوار صبیح یسیر
 که صریح و راز و دل که معبود
 راه امت پناهی سؤال در صفا
 و کوی و دولت اللہ حق بهم
 خطا که در شمس الصبحی سوخت
 که هسل طاعت از دور و نعلین

[illegible][illegible]

دوباره گشت عیسا ^ع و مهر عالمنا	پروا صاب که کرد بهان سر رنجا
طلب و بود دیل و در صیت	پس اعراب و اسر سب و هر معا
هو اکلس و در و در دست مرا	نکو یک کعب که امر و را خواستی
بدای دانه الموب اسماع کم	رسید و سکارا شاه داود ^ع
مخال و لیر کیم او اسر است کس را	ساراک در ^ع خانه و دهی کس را
بهفته رار و یار و حکامی داد	کس بد و سر دهمی شکایتی داد
کسو او مره سلاب و حو و برهما	جوید و نودل و حو خانه حالی ابر عید
دوایر کشا را س محبت اسباب ^{وین}	پس ابرای ای صاحب افر و الم
بهشت سد و در و مر بهشت ^{وین} حا	پروخت غلیر و مر حسن صاحب حا
عرب و ارحال مدلت حادی	صدایه کرا و کرید و ناری
بجاسه و در و سب و نوصم اسرو	روا و نسب و حاد ^{حکو} ش حیس نشه
مر با ویری که عابد و هر بلقیس	کسی بود ^{۳۳} در احمس سالیش
روان بالا کفی بخار و مایا و کسد	کسی مر که و سیکس چاره کد
صدای ناله و اسرا و و اما	که با که اوطاف و محی سار شد را
پس لاس عرا و دردی بیسته سر	بدید کست حوای رواء نادار
پس که فب بدی در احوی ادم نوام	رسید و سر بالی ان شهید ^{ستم}
که داست ^{روا} مر و حدی طلم و حدی	نکو مر گفت که ای نوردیده ^{روا}
نمود و درم بیعار چو ست تار	کل ام سگدل ستر و ب عدار

<p>دهد مرد و زن کو فلان خواست سهیل و نیکوکاران خواست عیالها در آن آستان میوان بود</p>	<p>نکو کاران بدست نصیب دل لسان سر بر این می و سر بر آن بدست مذل و خوار آگاهی بر احوال</p>
<p>سر پیش از بیک</p>	
<p>در جور ناکسا تو ما سکت است ای جانور همه درین مامور کان ما نامهربان اگر سده مهریان ما درین ماحرای ما که درین دهان ما اندر بعل است شرم مریکان ما با جبهای کوی سر سار ما سر بر ما و سر بر ما با فغان ما ای دستگیر چاره بچارگان ما در این خواست سر سر ما سا ما یکدم نسام و کوو فی الشان ما بهر عمل و محضر بانوان ما ای لیل مهین درین بوستان ما که کس راه از سر و سار ما ما ما سر و سر و تمام در خان ما</p>	<p>یکدم بدرید یک ما طالع کان ما روی و سر درین و خا ما او را پس و کما بود با حد بر کنار سو و دایره ای تو اسان یا کما ما هم با ده ناره و اعضا علی حال الجا و جنت که دستار و سر و سر و سر و سر بر این و سر و سر و سر و سر بر این و سر و سر ای سایه خدای این اندر کما طالع است اگر سکتی و سکتی دل محترمان و عاقلان و عاقلان طالع است و ما تو بتدی سر و سر شد کاشان و سر بر این و سر سر و سر کاه ما طالع و سر و سر</p>

<p>در اسماء تو چو مرج سکسکه نال تا مهر امیر نهی یون بود امثال و تا که هیچ بهج بهج سو نال گفت اسم رسید یزداد کف حال عرب بدست طلم و کناست با پیا مارب و شاهد فی حداد وید دو شکست و پهلوی من حصم بد و تندی بسلسل در کوتری من کوید دلال دان را دره ملال بال من حال تعالی ملال حاصل از منکر و بکر چه ناکه گیر سوال</p>	<p>هم بر و وصفه تر از سکسکه دل با حد می اگر شد در حدیث تمام امرو را رگناه من که تحت تو دم بخوات و س چو شد و شرع و کدم کار اگر کات و عرب سر الی یزدادی بر سر من که بشیر جدا گیر سد محسوم رسد و در سبقت در کهما سوی ظهور دگر میهمان ما اکنون وصلی بود از کصغ شاکا چو سر طاعت از دوار حصو کو و اندر یزدان و بی و بشیر منسر</p>
<p>کر و سمان بد و سب تو انصاف ام من رحمت و حسن در حال او ایند صعب دیاں در حال افتاد او از ده هزار و رست ماه سال او نذر مشرب او عس اهل و عس او عروج دست و چو دلچیز ملال در</p>	<p>مکالمه مختصر امیر المؤمنین و حسن الزمان صاحب الزمان علیه السلام که ای خوشی دایه سواد و حال و در سقاغه حکم یار سرحد مردان سر سر دیاں سر سواد شمرید از رسول محل هستم ای سواد حرم مکرده ساد فی در خانه علی کرد و رسام بالحو سکسکه اسنا</p>

در پیشگاه محبت سلیمان بیا
در شعر که بران می خایه چو کوا

سریتش می بگر

نخورد نه سر بسام ای رود	علی اصغر کل دستام ای رود
که سد و بان حق دایم ای رود	و ده؛ ساله و سد ماهه رودم
دخانی کل و بیجام ای رود	مکیدانکستران اس هم ملرگست
چو دسر جو رد بر حمام ای رود	ر بیکانی که اندر کلوب
رود و دی و هم بر نام ای رود	دس و بر دایم رود و داست
بیایلی بحطه در امام ای رود	کلوی چاک چاک ارد اس حلا
سار و سی میهمان ای رود	حوار کوبیت روم امر و رود
نسام و کوه سر کرد ام ای رود	چو بر سر رسا س در بانان
سکو ویرانها حیران ای رود	چو محو سادرت لیلی شب و سرا
صبح و تمام در صام ای رود	چو بلبل ای کل سر مادر مه
رفی حندان من در نام ای رود	تو و سراب و من در سینه آب
رک و رنده من ای رود	خود و طلی و در سر سری
بها و کوه سر چای ای رود	پیر و ارجمان ایما حلمان
بهمی دله و کوه در نام ای رود	چو در و در عمارت سال

سکا لا غلبه صفا طره هرا نا حله
کها نامد مان عم و عر چو حله

مراستن خرد دیگر

و نهی خرد کرد بان و با و آسار و ش	شاهی که مهر و دست و دست و ش
همه داد و دست و دست و دست و دست	سدا دین که سوله و دست و دست
سفر که با و دست و دست و دست	سدا دین که کشته دست و دست
عادی و کینه و دست و دست و دست	سدا دین که کرد و دست و دست
با مال شد و دست و دست و دست	سدا دین که بیکو قاسم و دست
که سینه و دست و دست و دست	سدا دین که کینه که او دست و دست
دل اسباب و دست و دست و دست	سدا دین که دست و دست و دست
خود و دست و دست و دست	سدا دین که دست و دست و دست
همه و دست و دست و دست	سدا دین که کینه و دست و دست
عادی و دست و دست و دست	سدا دین که کینه و دست و دست
کس و دست و دست و دست	سدا دین که کینه و دست و دست
خرد و دست و دست و دست	سدا دین که کینه و دست و دست
دشنام و دست و دست و دست	سدا دین که کینه و دست و دست
سدا و دست و دست و دست	سدا دین که کینه و دست و دست

مراستن خرد دیگر

کریس و دست و دست و دست	اندین که دست و دست و دست
دشنام و دست و دست و دست	اندین که دست و دست و دست

کرده ای رفوم مرده پلند
 سرا و فرود دست ناموم الحسا
 دکیں در کهن سرادهر طرف
 کهن ایام واکم جان ساد
 کشاد را با دست ساد مرده
 کسند انبیا کس مرده هار
 دکشت اشو مساه حاد
 همسا اگر کس کسم دو الوعار
 مودر هاسار کا وراش شی
 نهران و قول خدای جهان
 هوشند کسب و اگر اصغر
 سدا عین سیریم امور فتح
 و لی تو دیر من یک دایر هار
 سیدم در امحال ریح الامس
 که حب و ساسد او حاض عام
 کهای جان حلال سلیم ساد
 یوامت محبت پند و یاب
 نوشای حین محو کایات

یک چهل و سه مرد داشت بود در میدان
 عمارت متدین شد بد العباد
 غیر مرکان سنا سنا سر صف
 پادشاه ماده هزاران سوار
 ذکر حسی ناشی عابد بود
 دوزخ و رحمت و عین و فیکار
 شش و سه شکل سر سکر سر
 ذکر و سواکی کم حکم هزار
 هزاران بود و نور، مثنی
 سو و سوخ الحی میت بخوان
 روانه عباد و در لاسکر
 سو ما هی که ادره اید اسلح
 نصیح و سام و نبل و مهار
 فر داند او آسمان سر میں
 نعین ، لامب هزاران سلام
 سر سر کائنات سلام علیک
 سری دانه مهان سلام علیک
 مصفی امر یکی بذات صفات

در محله مطهر و مسکن
هر ارباب خزان اسلام علیا صلح

<p> لا یلا ا بارعب دنا و دکار سطرین عطاء و ملیل حلیل و بادش فانا ، صمد در صفا کدر سران سودس واسی ملک در سیم و هم کوثر و سلسیل در شاه و کذل تا فیام و فیام سید در و سقی هم سید و عقیبا کن کیم هر میر هستی ستم می پیکر امکم اصغر و کشتن و منسوب و منور نواد اراد شهید وار سکر </p>	<p> بطست در سیم شرب و همار - - - - - اراد و همد نعل و صفا عملایت دهم ار سجاد ک و دد ، کن اسلیل حاصل ستمای تو تمام است و حاق ا عابد رسا هر یک با ، ا سید در و سقی هم سید و عقیبا کن کیم هر میر هستی ستم می پیکر امکم اصغر و کشتن و منسوب و منور نواد اراد شهید وار سکر </p>
--	---

مکی خاک گدازش ماهی سحر و
 که چشمه محال درین چشمه سود

الحمد لله که تمام شد مجموعه مرابی مرحوم میرزا محمد ابراهیم
 شیرازی عماد الحق حاکم لفرمان صاحب سلطان
 خلافت تاج افای حاجی سید علی محمدی حاکم
 قریه الحاقی العالی مراد
 الحاقی عقیبا

نویز را حدای او	نویز را حدای او
در آزار الله و رسولهای او	در آزار الله و رسولهای او
در این محله در هوا و کرباب عم	در این محله در هوا و کرباب عم
حکس و سدی نیست لب	حکس و سدی نیست لب
چو تو آمدی رعدم در خود	چو تو آمدی رعدم در خود
و بیس نوای مده از جعد	و بیس نوای مده از جعد
بحام و نالت چو کردید هم	بحام و نالت چو کردید هم
در این نه صد چو نوبت کوثر	در این نه صد چو نوبت کوثر
تخم و برای سه شنبه کام	تخم و برای سه شنبه کام
نهر بان جان و جان جهان	نهر بان جان و جان جهان
و دشت کرامت بر این صراط	و دشت کرامت بر این صراط
سودا و بریان نامه از بریان	سودا و بریان نامه از بریان
حدا خواهد سر خدا و رفعا	حدا خواهد سر خدا و رفعا
کاهی هر سو و کاهی هر دشت	کاهی هر سو و کاهی هر دشت
ملت در میان سر و روستا	ملت در میان سر و روستا
در میرات فرق بد در پسر	در میرات فرق بد در پسر
حدا اهل بدت تو خواهد اسیر	حدا اهل بدت تو خواهد اسیر
در حوا و دختراست و کن	در حوا و دختراست و کن

اعلان

ہر

کس کے طالب

و سراغ نودہ باشد

ان کتاب ماسایر کتب

دی بیکو را در علم حواء عربی

ماسند یا فارسی طلب نماید

همی در محله باب الله تالاب

اراقای حاجی شیخ علی محلاتی

حاضری ساریچ یوم یک شنبه

بهمر جمادی الثانی

۱۳۰

ر

یکمرا
سیصد
تست

